

ما ایران را آزاد خواهیم کرد

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال دوازدهم شماره ۱۲۹ تیر ۱۴۰۳



بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر ۱۳۳۱

توسط جبهه ملی ایران

۲۹ تیر ۱۴۰۳ ابن بابویه

پیروزی قاطع ملت در رفراندوم



نه به حکومت

نه

آخوندی

بر ملت شریف ایران

خجسته باد

نماه



نهشته

نگارنده

برگه

۳	اطلاعیه تغییرات در جبهه ملی ایران	جبهه ملی ایران
۴	کانادا سپاه پاسداران را " سازمان تروریستی " اعلام کرد	
۵	بیانیه جمعی از فعالین اجتماعی گیلان در محکومیت مکه اعدام شریفه	
۷	۱۰ زن زندانی سیاسی: تا پایان دادن به رنج هم‌وطنان بهائیمان کنارشان ایستاده‌ایم.	
۸	رژیم ایران، مافیای هروئین در هلند و ترور یک سیاستمدار اسپانیایی	ناصر اعتمادی
۹	بیست و چهارمین اعتصاب غذا در کارزار سه شنبه های نه به اعدام	زندانیان اعتصابی در کارزار
۱۰	مریم اکبری منفرد در پانزدهمین سال مبعس با فطر مصادره اموال مواجه شد	
۱۲	انمطاط ابتذال	سعید ماسوری
۱۳	جاوید رحمان کشتار زندانیان سیاسی در دهه شصت را «جنایت علیه بشریت»	
۱۴	سیمون وی؛ سیاست غیرمربی و انجمن‌های سیال	هرمز دیار
۲۰	انتظار تغییر مردم ایران و کشور های دموکراتیک از مسعود پزشکیان، رئیس جمهور منتخب نظام اسلامی، جز توهمی بیش نیست	نافدا محمد فارسی
۲۳	وقتی از همبستگی حرف می‌زنیم از چه سخن می‌گوییم؟	لیا هانت-هندریکس آسترا
۲۷	مقوق طبیعت	جویا آروین
۲۹	کیست؟ (شعر)	دکتر اسماعیل نوری علا
۳۰	آیا می‌توان در دنیایی «عاری از آلاینده‌ها» به پایداری زیست‌محیطی واقعی	پیتر سوتوریس : برگردان:
۳۲	ماشین لرنینگ چیست؟	سبا رسولی

جبهه ملی ایران - هلند

هم وطنان آزادیخواه: تارنمای جبهه ملی ایران - هلند بر روزی شبکه اینترنت به دلیل مشکل فنی خارج از دسترس می باشد. از شما صمیمانه درخواست می کنیم ایران آزاد را در بین دوستان خود پخش نمایید. با سپاس فراوان

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

اطلاعیه تغییرات در جبهه ملی ایران



به اطلاع اعضا و هواداران جبهه ملی ایران رسانده می‌شود: بر اساس اساسنامه جبهه ملی ایران، در دو جلسه اخیر شورای مرکزی تغییرات ذیل صورت گرفت. آقای دکتر بیژن ملک‌احمدی بر اساس انتخاب و تایید اعضای شورای مرکزی جبهه ملی ایران به عضویت شورای مرکزی در آمدند.

همچنین مطابق با اساسنامه جبهه ملی ایران، انتخابات تحقیق و تفحص جبهه ملی ایران برگزار و آقایان دکتر فرشاد، دکتر گل‌نراقی و امیرابراهیمی به مدت دو سال برای فعالیت در کمیته مزبور انتخاب شدند. جهت تکمیل اعضای هیئت رئیسه شورای مرکزی جبهه ملی ایران، آقای حسین ملک ختایی به‌عنوان منشی شورا و همچنین دکتر آذین موحد نیز به‌عنوان عضو جدید هیئت رهبری-اجرایی انتخاب شدند. به این ترتیب اعضای هیئت رهبری-اجرایی جبهه ملی ایران به این شرح می‌باشد: دکتر موسویان، دکتر گلنراقی، پروفیسور مسرت، مهندس محمدی، دکتر فرشاد، آقای ملک‌خانی، دکتر موحد

با درود به شهدای راه آزادی و استقلال ایران در سی ام تیر ۱۳۳۱
از تلاشهای جبهه ملی ایران در جهت تکمیل اعضای هیئت رئیسه شورای مرکزی سپاسگزاریم و انتخاب اعضا جدید را به یکایک این عزیزان تبریک می‌گوییم.
جبهه ملی ایران-هلند

دعوت جبهه ملی ایران به شرکت در گرامی‌داشت شهدای قیام ملی سی‌تیر

بدین‌وسیله به اطلاع می‌رساند که اعضای شورای مرکزی جبهه ملی ایران بر طبق سنت دیرینه، جهت گرامی‌داشت شهدای قیام ملی سی‌ام تیر ۱۳۳۱، شهدای راه آزادی و استقلال ایران، که همان راه مصدق بزرگ است، بر سر مزار آنان در ابن‌بابویه حضور یافته و نسبت به آنان ادای احترام خواهند نمود. برای علاقه‌مندان به شرکت در این مراسم، وسیله رفت و برگشت آماده است. محل حرکت: خیابان عباس‌آباد، خیابان سرفراز (دریای نور سابق)، سر خیابان چهارم. زمان حرکت: راس ساعت ۹ / ۳۰ صبح روز جمعه ۲۹ تیرماه ۱۴۰۳. کمیته تشکیلات جبهه ملی ایران - استان تهران

بزرگداشت شهدای سی تیر توسط جبهه ملی ایران

به اطلاع عموم هم‌میهنان و دوستداران جبهه ملی ایران می‌رساند که بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر، علی‌رغم فشارهای امنیتی متعدد با سخنرانی آقایان فرشاد، موسویان، دهدزی و بانو آذین موحد برگزار گردید که گزارش تفصیلی آن در روزهای آتی در اختیار علاقه‌مندان به نهضت ملی قرار خواهد گرفت

کانادا سپاه پاسداران را «سازمان تروریستی» اعلام کرد

گفت: «ما فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تحت سخت‌گیرانه‌ترین بخش قوانین مهاجرت و پناهندگی قرار می‌دهیم.» آقای ترودو در آن روز گفت این سخت‌گیرانه‌ترین مجازاتی است که در قوانین کانادا وجود دارد و تاکنون تنها برای موارد بسیار جدی «جنایت علیه بشریت» و «نسل‌کشی» چون فجایع روی داده در بوسنی و هرزگوین و رواندا مورد استفاده قرار گرفته بود.

بنابر تصمیم دو سال پیش دولت کانادا ممنوع‌الورود شدن حدود ۱۰ هزار افسر و درجه‌دار عالی‌رتبه سپاه پاسداران به خاک کانادا دایمی و برای همیشه خواهد بود.

این کشور در سال‌های گذشته همچنین تحریم‌های متعددی علیه شرکت‌ها و افراد

حقیقی مرتبط با سپاه پاسداران و گروه‌های شبه نظامی وابسته به آن چون حزب‌الله لبنان و حماس وضع کرده است اما تا امروز کلیت سپاه پاسداران به عنوان یک ارگان نظامی - عقیدتی را در فهرست سازمان‌های تروریستی خود قرار نداده بود.

سپاه پاسداران گذرانده بودند و مشکلاتی که پس از قرار گرفتن سپاه در فهرست تروریستی آمریکا، برای آنها به وجود آمده بود، در یکی دو سال گذشته موجب شده بود تا دولت کانادا از «دقت بیشتر» برای تصمیم‌گیری «هدفمند و هوشمند» در این باره سخن بگوید.

یک نماینده پارلمان کانادا هم امروز و دقایقی بعد از سخنان وزیر امنیت



دولت کانادا رسماً اعلام کرد که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را به عنوان یک سازمان تروریستی طبقه بندی می‌کند.

دومینیک لبلانک، وزیر امنیت عمومی کانادا روز چهارشنبه با اعلام این خبر در برابر دوربین‌های تلویزیونی گفت که در نتیجه این تصمیم فرماندهان و نیروهای سپاه پاسداران از ورود به خاک کانادا منع و در صورت حضور در این کشور ممکن است درباره اقامت آنها تحقیق و در صورت لزوم اخراج شوند.

حامد اسماعیلیون، از چهره‌های سرشناس مخالف جمهوری اسلامی مقیم کانادا، ساعتی قبل از سخنان وزیر امنیت عمومی این کشور از این تصمیم دولت جاستین ترودو خیر داده بود و چند

رسانه اصلی کانادایی همچون سی‌بی‌سی هم در خبری مشابه از قرار گرفتن سپاه پاسداران در فهرست سازمان‌های تروریستی کانادا گزارش داده بودند.

کانادا روابط دیپلماتیک خود با ایران را سال‌ها پیش قطع کرد، اما این کشور میزبان یکی از بزرگترین جوامع مهاجران ایرانی است.

قرار دادن سپاه پاسداران در فهرست تروریستی کانادا یکی از مطالبات اصلی ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی در این کشور بوده که به ویژه پس از هدف قراردادن هواپیمای مسافربری اوکراینی که بیشترین قربانیان آن ایرانیان کانادایی و مقیم این کشور بودند شدت گرفت و با آغاز اعتراضات زن، زندگی، آزادی در سال ۱۴۰۱ تقویت شد.

با این وجود، حضور هزاران مرد ایرانی-کانادایی که خدمت سربازی خود را در

عمومی این کشور به بی‌بی‌سی فارسی گفت که قرار گرفتن سپاه پاسداران در فهرست تروریستی کانادا به معنای ممنوع‌الورود شدن مردانی که در سپاه خدمت سربازی کرده‌اند نیست و درخواست‌های ویزا «مورد به مورد بررسی» خواهد شد.

بیشتر بخوانید

چرا مردان ایرانی-کانادایی در مرز آمریکا متوقف می‌شوند؟

تجمع مقابل کنسولگری سوئد در تورنتو در اعتراض به مبادله حمید نوری دولت کانادا دو سال پیش و در واکنش به سرکوب مخالفان و اعتراضات زن، زندگی، آزادی، رسماً اعلام کرد که ۱۰ هزار از فرماندهان، اعضای ارشد و نیروهای رسمی سپاه پاسداران را ممنوع‌الورود کرده است.

جاستین ترودو، نخست وزیر کانادا در روز ۷ اکتبر ۲۰۲۲ در یک نطق تلویزیونی

بیانیه جمعی از فعالین اجتماعی گیلان در محکومیت

حکم اعدام شریفه محمدی فعال کارگری



شمشیر را از رو بسته است. استان گیلان، در کنار کوردستان یکی از درخشان ترین جنبش‌های اعتراضی را در قیام ژینا رقم زد و در انتخابات اخیر نیز در رده پنج استان با مشارکت بسیار پایین بود. احکام فوق و خصوصاً صدور حکم اعدام برای شریفه محمدی، انتقام دستگاه قضایی جمهوری اسلامی از مردم گیلان است.

ظلم‌هایی که دستگاه امنیتی و قضایی استان به شریفه محمدی روا داشته، اگرچه بی‌شمار است؛ اما صدور حکم اعدام برای وی، دهن‌کجی و نوعی هشدار به همه‌ی ما فعالین اجتماعی استان و حتی در سطح کشور به نظر می‌رسد.

فعالیت‌های مدنی ما امروز، به وحشیانه‌ترین شکل، پاسخ داده شده و سرکوب فعالین استان بیشتر و بیشتر شده است.

ما فعالین اجتماعی گیلان، ضمن محکوم کردن صدور حکم اعدام برای هر شهروند و به هر بهانه‌ای، حکم ناعادلانه شریفه محمدی را قویاً محکوم کرده و اعلام می‌کنیم که با همه‌ی توان در کنار این فعال کارگری می‌ایستیم و با این استواری، از سال‌ها فعالیت خود در استان به دفاع برمی‌خیزیم. دستگاه قضایی گیلان باید برای صدور اعدام یک فعال کارگری به ما و مردم پاسخگو بوده و سریعاً آن را لغو کند.

ممنوع‌التماس بوده و بعد از گذشت سه ماه توانست برای اولین بار با فرزند خود ملاقات داشته باشد. پیش از شریفه نیز، فعالان حقوق زنان و دیگر فعالان اجتماعی گیلان به شکل وحشیانه‌ای بازداشت و بازجویی شده و به احکام حبس طولی‌المدت محکوم شدند، ده نفر از معلمان شریف گیلان مجموعاً ده سال حکم حبس گرفتند، تعداد زیادی از شهروندان گیلانی بازداشت و طی احکامی ناعادلانه، روانه‌ی زندان لاکان شدند. میزان خشونت اعمال شده در بازداشت این فعالین و یا احکام صادره برای آنان، نشان می‌دهد که حاکمیت برای برخورد با فعالین مدنی گیلان که به مدنی‌ترین شکل ممکن در پی بهبود شرایط افشار مختلف جامعه‌اند،

در حالی که کاندیداهای ریاست جمهوری آسوده‌خاطر مشغول بذل و بخشش و وعده و وعید بودند، قاضی شعبه‌ی یک دادگاه انقلاب رشت، «شریفه محمدی» فعال مستقل کارگری را به اعدام محکوم کرده‌است..../****

شریفه که یکی از فعالین کارگری و مدنی خوشنام گیلان است، در حالی که به اقدام مسلحانه علیه حکومت متهم و به اعدام محکوم شده که بیش از ۷ ماه است در زندان به سر می‌برد. او بخش بزرگی از این دوران را در انفرادی به سر برده و حداقل در دو مورد به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته تا علیه خود اعتراف کند. شریفه مدت زیادی از دوران انفرادی را

حسن لایقکار
حسن نظریان
حسن نورزاد
حمید فرحمند
خدیحه پارسسی نژاد
خیزران اسماعیل زاده
رامتین بیدار
رضا ابراهیم نژاد
رضا خباز
رضا رفیعی
رقیه احمدنژاد آبکنار
ریحانه رجایی

اورانوس رئوفی
بهمن مهری
پرنیان قلی‌زاده
پروانه مخصوص
پریوش مرادی
پیروز پارسا زاده
تهمینه بهاء
توران حاجی زاد کپورچالی
توران محمدی
تورج شکرانی
جیران مهربان
حسن حسنیپور

آناهیتا حجازی
آیدین رشیدی
ابراهیم حضوری فشخامی
ابراهیم موسوی
احمد شکوری
احمد مرزبان
احمد ملک زاده
اسفندیار اسماعیل‌زاده
افسانه کریمی
المیرا بهمنی
امیر طهماسبی
امیر وفاری

* اسامی به ترتیب حروف الفبا:
آتفه چهارمحالیان
آذر جعفری
آذر صمدی
آرزو قلیزاده
آرزو لقایی
آرش گیاهچی
آرش لریستانی
آزاده چاوشیان
آزاده کاشانی
آسیه صمدی

ریحانه نامدار
زهرا حیدری
زهرا دادرس
زهرا رایفی
زهرة اسدیور
زهرة جوادى
زهرة دادرس
زهرة میرنوری
زهرة معرفت خواه
زینب جعفرنژاد
زینب خاتمی
سارا جاوید
سارا جهانی
سارا زارع
ستاره افشون
ستاره لعل
سعید آرش
سعید رضایی
سعیده بهتویی
سلیمه زنده دل
سمیرا تندرو
سوسن اکبر زاده
سهیلا فلاح دوست
سیف عسکری
سیف اله رضاپور
سیما احسانخواه

سیمرخ بزرگ ضیابری
سینا چالشگر
شادی مهدیزاده
شقایق وحیدی
شهربانو اسدی
شهرزاد علم باز
شهره کسایى
شهلا رستمی
شهلا مظاهری
شیما ملک زاده
شیوا شاه سیاه
صدیقه فرشاد
صدیقه نظری
عباس شایسته
عزیز قاسم زاده
عظیم سرمند
عقیل رهنما
علی نهالی
عنایت یوسف پور
فاطمه تقی پور
فاطمه درستکار
فاطمه باروتکوبیان
فرح حیاتی
فروغ سمیع نیا
فریبا آنامی
فیروزه چالشی

فیض الله قویدل
کاظم فرج الهی
کاوه ایمانی
کیمیا مهدی پور
کیوان طالب خانی
لیدا اسماعیلی
مازیار گیلانی نژاد
مامک استیفا
متین قاسمی
متین نهاوندی پور
محررم پورحسینی
محسن عادل
محمد ملک گودرزی
محمود صدیقی پور
مرضیه بدری
مرضیه دارستانی
مرضیه قاری حقیقت
مرضیه نظری
مریم بلوطی
مسعود عمیدی
ملاحت محب خواه
منصور عبدل پناه
منصوره محمدی
منیره محمدی
مهتاب سلطانی
مehشید کریمی

مهوش قربان نژاد
مهین اکبری نوخاله
میترا فتاحی
میترا کاکاپور
میترا هاشمی
نازیلا پرکاری
ندا شریعت
ندا فرجودی
نرگس شیربچه
نسترن قویدل
نسرین جهانگیری
نگار رشیدی
نگین کیانی
نوشین غلامی
نیما جهان بین
هاجر متولی کچایی
هلنا رحمت خواه
هنگامه پاکیزه راد
هومان تحریری
هومن طاهری
یونس آزاد بر
یاسر اخوان
منبع: شورای هماهنگی
تشکلهای صنفی فرهنگیان
ایران
۱۹ تیر ۱۴۰۳

به بهانه ی هفدهم جولای (روز جهانی عدالت اجتماعی)

علی_کجاست؟! !!

من آن شقایق خونینم که خواب فاجعه می بینم
و مرگ سرخ حقایق را جواب فاجعه می بینم
گناه دیده ی پاکم چیست؟ تو ای ستاره ی اقبال!
اگر در آبی چشمانت شهاب فاجعه می بینم
مکن ملامتم از بینی، که عشق را نکنم باور
که بر حقیقت عریان هم، ثیاب فاجعه می بینم
مخوان سرود بهاران را، مگو حدیث هزاران را
که من روایت باران را، سراب فاجعه می بینم
از آن بهارِ رهایی را به باغ بیم خزان دارم
که جای بلبل بستانی غراب فاجعه می بینم
حجاب آینه را مانند، حجاب طلعت دلدارم
و من حجاب نجابت را حجاب فاجعه می بینم
از آن به صدقِ نظرهایم به قاب آینه مشکوکم
که نقش قلب حقیقت را به قاب فاجعه می بینم

حدیث زهد نمی دانم، نماز زرق نمی خوانم
که زاهدان مرئی را، خراب فاجعه می بینم
درآب توبه بچوشانید، لباده های ریایی را
که در قبای ریاکاری عذاب فاجعه می بینم
شکایت دلِ خونین را بگو کجا ببرم، وقتی
که پیشگاه عدالت را جناب فاجعه می بینم؟
علی کجاست ستم سوزان؟! که دادخواه ستم سوزم
و در جهان ستم سوزی، شتاب فاجعه می بینم
شکست صولت شیطان را، رجوع حرمت انسان را
ره رهایی مردان را، طناب فاجعه می بینم
بشست دفتر شعرم را، به اشک دیده نگار من
که گفت دفتر شعرت را، کتاب فاجعه می بینم
بگفت نوگل بستانی، به عندلیب گلستانی
که در طنین غزل هایت، عتاب فاجعه می بینم

سعید_عندلیب

۱۰ زن زندانی سیاسی: تا پایان دادن به رنج هموطنان بهائی‌مان کنارشان ایستاده‌ایم.



۱۰ زن بهائی اعدام شده در دهه شصت

کردند که در دهه ۶۰ و با حذف فاجعه‌بار مخالفان سیاسی ۹

۱۰ زندانی سیاسی زن در نامه‌ای از زندان اوین با یادآوری کمپین «داستان ما یکی‌ست» و اعدام ۱۰ زن بهائی در دهه شصت، تاکید کردند تضاد در دیدگاه سیاسی یا باورهایمان مانعی نبوده و نخواهد بود و تا پایان دادن به رنج مضاعفی که بر هموطنان بهائی‌مان تحمیل می‌شود در کنارشان ایستاده‌ایم.

محبوبه رضایی، هستی امیری، سمانه اصغری، سکینه پروانه، مریم یحیوی، ناهید تقوی، نرگس محمدی، آنبیسا اسداللهی، سپیده قلیان و گلرخ ایرایی، امضاکنندگان این نامه هستند. امضاکنندگان این نامه تاکید کرده‌اند که با سال‌ها حبس و هم‌زیستی با زنان بهائی و مشاهده فشارها و محرومیت‌هایی که به سبب تفاوت عقیده، بر خود و خانواده‌هایشان تحمیل شد و شنیدن روایت‌هایشان از گذشته تا کنون و قیاس آن با آنچه همواره بر دگراندیشان تحمیل می‌شود، درمی‌یابند که به واقع «داستان ما یکی‌ست».

اشاره آنها به کمپین «داستان ما یکی‌ست» است که سال گذشته برای یادبود چهلمین سال اعدام ۱۰ زن بهائی راه‌اندازی شد. سال گذشته جامعه جهانی بهائی اعلام کرد که این کارزار با هدف گرامی‌داشت تلاش دیرینه زنان ایرانی برای تحقق برابری جنسیتی راه‌اندازی شده و از همگان خواست تا به هر شکل از جمله ساخت آثار هنری، به آن بپیوندند.

روز ۲۸ خرداد سال ۱۳۴۲، جمهوری اسلامی ۱۰ زن بهائی را به جرم باور به اندیشه‌های برابری جنسیتی و اعتقاد به بهائیت، در یک شب و در میدان چوگان شهر شیراز به دار آویخت.

زنان زندانی امضاکننده این نامه با بیان اینکه «هموطنان بهائی‌مان طی دهه‌ها استبداد همواره از تمام حقوق اجتماعی محروم بوده‌اند»، یادآوری

دگراندیشان، نزدیک به ۳۰۰ نفر از هموطنان بهائی‌مان به دست حکومت سر به نیست، مفقودالایر یا اعدام شدند و هزاران نفر نیز بی‌بهره از کمترین حقوق اجتماعی از خانه‌های خود بیرون رانده شدند.

آنها از اجرای حکم ۱۰ زن بهائی در دهه شصت به عنوان یکی از تکان‌دهنده‌ترین روایت‌هایی که از جامعه بهائی شنیده‌اند، یاد کردند.

زنان زندانی در این باره نوشتند: «این زنان با هم به قتل‌گاه برده شدند و در مقابل چشم دیگری به ترتیب اعدام شدند. تا آخرین‌شان که نوجوانی زیر ۱۸ سال بود (که طبق معاهده‌های بین‌المللی کودک محسوب می‌شود) و پیش از بازداشت مشغول به تحصیل بود و تدریس به کودکان خردسال. نوجوانی که تنها تضادش با سیستم باور و عقیده‌ای بود که در زندگی اجتماعی‌اش نیز نمودی نداشت.»

زنان زندانی سیاسی در نامه خود با روایت سال‌های حبس خود در کنار مهوش ثابت، فریبا کمال‌آبادی و دیگر شهروندان بهائی و آنچه از آنها آموخته‌اند، اضافه کردند: «علاوه بر آنچه که بر خود و خانواده‌هایشان به سبب سال‌ها حبس تحمیل شده است، محروم کردن جامعه از حضور و آموزه‌هایشان، رنجی گران است.»

آنها در ادامه تاکید کردند: «سکوت ما در برابر این ستم مضاعف بر گروهی از

جامعه که حتی زیستن‌شان نیز به عنوان شهروندان بهائی جرم‌انگاری شده، این جنایات را برای رژیم کم‌هزینه کرده و راه را برای تکرار و تشدید آن هموار می‌کند..»

امضاکنندگان این نامه در پایان با اشاره به اینکه «همان‌گونه با تضادهای سیاسی و عقیدتی در برابر سرکوب ایستاده‌ایم و کف خیابان‌های ایران را به عرصه‌ای برای مطالبه حق بدل کرده‌ایم»، تاکید کردند که تا پایان دادن به رنج مضاعفی که بر هموطنان بهائی‌مان تحمیل می‌شود در کنارشان ایستاده‌ایم.

کمپین «داستان ما یکی‌ست» در خرداد ۱۴۰۲ آغاز شد و همان زمان جامعه جهانی بهائی اعلام کرد که برای یک سال ادامه خواهد داشت.

بهائیان بزرگ‌ترین اقلیت دینی غیرمسلمان ایران هستند که از زمان انقلاب سال ۱۳۵۷ به طور سیستماتیک هدف آزار و اذیت قرار گرفته‌اند.

در یک سال گذشته فشار نهادهای امنیتی و قضایی بر شهروندان بهائی تشدید شده است.

منابع غیررسمی می‌گویند بیش از ۳۰۰ هزار شهروند بهائی در ایران زندگی می‌کنند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی تنها ادیان اسلام، مسیحیت، یهودیت و زرتشتی را به رسمیت می‌شناسد.

رژیم ایران، مافیای هروئین در هلند و ترور یک سیاستمدار اسپانیایی



پلیس هلند

شمال اروپا در انحصار خود دارد. به غیر از محرز عیاری پنج نفر دیگر نیز در پیوند با سوءقصد به جان سیاستمدار اسپانیایی دستگیر شده اند. این پنج نفر عبارتند از یک شهروند ونزوئلایی، یک انگلیسی، دو اسپانیایی (که برای انجام قتل کمک لجستیکی در اختیار محرز عیاری گذاشته‌اند) و یک زن هلندی که علاوه بر کمک لجستیکی، کمک مالی نیز برای انجام ترور فراهم ساخته است.

گروه‌های جنایتکار دارد و در ازای این قبیل "خدمات" به رهبران این گروه‌ها پناه داده یا از آنان حمایت می‌کند. جیسون برودسکای در ادامه افزوده است که با بکارگیری گروه‌های جنایتکار، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند نقش خود را در قتل‌های سیاسی انکار یا پنهان کند مضاف بر این که ثمره این شیوه قتل‌ها بسیار بیشتر از هزینه آن است. روزنامه لوموند همچنین به نقل از یک منبع آشنا با پرونده ترور سیاستمدار اسپانیایی افزوده است که موضوع دستگیری و محاکمه قاچاقچی تونسوی تبار فرانسوی بسیار حساس است، زیرا، نه فقط می‌تواند نقش حکومت ایران را در یک جنایت بی سابقه علیه یک شخصیت سیاسی اروپایی برملا کند، بلکه رژیم اسلامی ایران را با پی آمدهای بی سابقه دیپلماتیک نیز روبرو سازد.

روزنامه لیبراسیون نوشته است که جمهوری اسلامی ایران به واسطه "موکرو مافیا"، کارتل قاچاق مواد مخدر در هلند، محرز عیاری را برای قتل سیاستمدار اسپانیایی اجیر کرده بود. "موکرو مافیا" که در شمار بالایی از قتل‌ها دست دارد در همکاری با کارتل‌های مواد مخدر در آمریکای جنوبی قاچاق علف و کوکائین را در

خبرگزاری فرانسه و روزنامه لیبراسیون به نقل از پلیس اسپانیا خبر دادند که ضارب سیاستمدار اسپانیایی، "آله‌جو ویدال-کوآدرس"، توسط پلیس هلند در آمستردام دستگیر شده است. فرد مظنون محرز عیاری نام دارد و قاچاقچی تونسوی تبار فرانسوی است که از سوی رژیم ایران برای کشتن سیاستمدار اسپانیایی، "آله‌جو ویدال-کوآدرس"، از نزدیکان مخالفان رژیم اسلامی ایران، اجیر شده بود.

محرز عیاری که در جریان یک قتل سیاسی دیگر در آمستردام دستگیر شده، هم اکنون تحت بازجویی پلیس آمستردام است و در پایان این بازجویی پلیس اسپانیا و سپس پلیس فرانسه نیز از او بازجویی خواهند کرد. در صورت اثبات اتهامات او در دادگاه، محاکمه وی به یک رسوایی بزرگ برای جمهوری اسلامی ایران تبدیل خواهد شد، زیرا، برای اولین بار رژیم ایران به عنوان آمر و عامل قتل یک رهبر سیاسی اروپایی معرفی خواهد شد.

"آله‌جو ویدال-کوآدرس" عضو پیشین و بنیانگذار حزب راست افراطی اسپانیا، به نام "وکس"، و همچنین معاون پیشین رئیس پارلمان اروپا است که در نوامبر گذشته از یک سوءقصد تروریستی در مادرید جان سالم به دربرد. عامل این سوءقصد، محرز عیاری، یک قاچاقچی مواد مخدر و از رؤسای مافیای هروئین و علف در آمستردام است. خود "آله‌جو ویدال-کوآدرس" به روزنامه فرانسوی لوموند گفته است که او تردیدی ندارد که سازمان دهنده ترور او حکومت تهران بوده است. به نوشته روزنامه لوموند عامل این ترور، محرز عیاری، در ششم ژوئن گذشته در نزدیکی آمستردام و پیش از ارتکاب یک قتل سیاسی دیگر دستگیر شده است.

جیسون برودسکای، مدیر انجمن آمریکایی مبارزه با برنامه اتمی ایران، به روزنامه فرانسوی لوموند گفته است که حکومت ایران تبحر خاصی در از بین بردن مخالفان سیاسی خود توسط

بیست و چهارمین اعتصاب غذا در کارزار

سه شنبه های نه به اعدام



دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی همان‌گونه که پیش از برگزاری نمایش "انتصابات"، اجرای اعدام‌ها را تا سرحد ممکن کاهش داد، پس از عبور تحقیرآمیز از این پیچ، به حرکت ماشین صدور و اجرای احکام اعدام سرعت خواهد داد و به سرکوب خانواده‌های دادخواه بیش از گذشته خواهد پرداخت. صدور حکم بی‌شرمانه اعدام برای شریفه محمدی، فعال کارگری و بازداشت رعنا کوکور، خواهر زندانی سیاسی زیر حکم اعدام مجاهد کورکور، در همین راستا قابل ارزیابی و نشانه شدت گرفتن نقض فاحش حقوق بشر و حق زندگی از سوی حاکمیت است.../

به گزارش کانون حقوق بشر ایران، دوشنبه ۱۸ تیرماه ۱۴۰۳، کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام و اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در این رابطه هم چنان ادامه دارد. زندانیان در زندان‌های ایران برای بیست و چهارمین هفته در "کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام" در روز سه شنبه ۱۹ تیرماه ۱۴۰۳، اقدام به اعتصاب غذا می‌کنند. زندانیان در بیست و چهارمین هفته اعتصاب‌غذای کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام با صدور بیانیه‌ای با اشاره به تحریم گسترده سیرک انتخابات و شکست خامنه‌ای در آن اعلام کردند:

مردم شریف و آزادی‌خواه ایران درود بر شما

حماسه اخیر شما در "مشروعیت زدایی" از حکومت ولایت فقیه چنان عظیم بود که خامنه‌ای را ناگزیر کرد برای فراموشی موقت قدرت شما و تحریم میزان مشارکت را در دو دوره تجمیع نماید؛ این در حالی است که در قلب همین آمار اعلام شده جای شکی نیست و در زندان‌ها نیز با وجود تهدید و تطمیع زندانیان عادی، بنابر مشاهدات، تحریم قاطع، پیروز شده است.

تحقیرآمیز از این پیچ، به حرکت ماشین صدور و اجرای احکام اعدام سرعت خواهد داد و به سرکوب خانواده‌های دادخواه بیش از گذشته خواهد پرداخت. صدور حکم بی‌شرمانه اعدام برای شریفه محمدی، فعال کارگری و بازداشت رعنا کوکور، خواهر زندانی سیاسی زیر حکم اعدام مجاهد کورکور، در همین راستا قابل ارزیابی و نشانه شدت گرفتن نقض فاحش حقوق بشر و حق زندگی از سوی حاکمیت است. ما زندانیان کارزار "سه‌شنبه‌های نه به اعدام" در زندان‌های اوین (بندزنان ۴، ۶، ۸)، قزلحصار (واحد ۳ و ۴)، خرم‌آباد، مرکزی کرج، تبریز، خوی، نقده، سفز و مشهد، فردا سه‌شنبه ۱۹ تیرماه، برای بیست‌چهارمین هفته در مخالفت با احکام اعدام صادر شده به ویژه حکم بی‌شرمانه و ننگین اعدام برای شریفه محمدی اعتصاب غذا خواهیم کرد.

ضمن سپاس از همت والای شما مردم آزاده ایران، ما زندانیان کارزار "سه‌شنبه‌های نه به اعدام" در آستانه بیست‌چهارمین هفته اعتصاب غذای اعتراضی خود علیه صدور و اجرای حکم غیر انسانی اعدام تجربه تلخی را با شما در میان گذاشته و از شما برای مقابله با تکرار این تجربه یاری می‌طلبیم.

بررسی رفتارهای دستگاه‌های سرکوب نظام در سال‌های گذشته نشان داده که، هرگاه نمایش با شکوهی از اکثریت مردم ایران در مقابل اقلیت مستبد حاکم بر کشور بروز و ظهور یافته، ماشین سرکوب حکومت فعال‌تر شده و با هدف القای ترس و ایجاد ارباب در مردم برای جلوگیری از قیام و اعتراضات سیاسی و اجتماعی علیه استبداد، از ابزار "اعدام" بیشترین بهره را برده است.

ما پیش بینی می‌کنیم که دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی همان‌گونه که پیش از برگزاری نمایش "انتصابات"، اجرای اعدام‌ها را تا سرحد ممکن کاهش داد، پس از عبور

یکی از اتهامات واهی علیه شریفه محمدی پخش تراکت «نه به اعدام» اعلام شده است تلاش برای توقف ماشین اعدام نه تنها جرم نیست بلکه باید به یک مطالبه عمومی تبدیل شود و همانگونه که بازنشستگان شریف روز یکشنبه در خیابان شعار «نه به اعدام سر داده و خواهان آزادی شریفه محمدی» شدند ما نیز این حکم ظالمانه را به شدت محکوم می‌کنیم و خواهان حمایت سراسری برای توقف ماشین اعدام هستیم. ما از همه سازمان‌ها و فعالان مدافع حقوق بشر و مخالف اعدام (احزاب،

گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و صنفی و اصحاب رسانه) می‌خواهیم که در هفته‌ها و ماه‌های پیش‌رو بیش از گذشته به مساله «اعدام» و مخالفت با آن توجه نشان دهند و نسبت به بی‌توجهی و عواقب آن هشدار جدی می‌دهیم. ما باور داریم که مسیر سخت مبارزه با اعدام با «همبستگی، کنشگری جمعی و فراگیر» به مقصد خواهد رسید، و در این مسیر مؤثرترین اقدام می‌تواند از سوی خود زندانیان صورت پذیرد، زیرا هیچ‌کسی چون خود ما نمی‌تواند عمق رنج و درد

همبندی‌های در معرض صدور یا اجرای حکم اعدام و وسعت ظلمی که در حق آنها و خانواده‌هایشان روا داشته شده را درک کند؛ و از این رو همه زندانیان به ویژه زندانیان سیاسی در زندان‌های سراسر کشور را به همراهی با این کارزار علیه اعدام دعوت می‌کنیم.

زندانیان اعتصابی در کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام
۱۸ تیر ۱۴۰۳

مریم اکبری منفرد در پانزدهمین سال حبس با خطر مصادره اموال مواجه شد



حسین تاج، وکیل مریم اکبری‌منفرد، زندانی سیاسی با بیان اینکه مهرماه امسال ۱۵ سال حبس او به پایان می‌رسد، به «شیکه شرق» گفت موکلش به دو سال حبس بابت پرونده دیگری محکوم شده و اخیراً «ستاد اجرای فرمان امام» درخواست توقیف و تملک اموال خانواده و بستگان او را ارائه داده است.

این وکیل دادگستری در گفت‌وگو با شیکه شرق با اشاره به آخرین وضعیت پرونده مریم اکبری‌منفرد، اظهار کرد: «مهر ماه سال جاری، ۱۵ سال حبس خانم اکبری منفرد در پرونده اول به پایان

می‌رسد. او در این مدت حتی یک روز هم به مرخصی اعزام نشده و به دو سال حبس بابت پرونده دیگری محکوم شده است. اخیراً هم پرونده جدیدی علیه موکلش تشکیل شده گفت که مبنای این پرونده، درخواست ستاد پیگیری و نظارت پرونده‌های موضوع اصل ۴۹ قانون اساسی است.»

تاج در این باره گفت: «در ادعای مطروحه از سوی این ستاد، مطالبی به خانواده اکبری‌منفرد و بستگان او نسبت داده شده و این ستاد درخواست توقیف و تملک اموال خانواده و بستگان او به سود «ستاد اجرای فرمان امام» را داده است.»

به گفته این وکیل دادگستری، پرونده تازه اکبری‌منفرد به شعبه شش دادگاه انقلاب که مخصوص رسیدگی به موارد مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی است ارجاع شده و برای مرداد ماه وقت نظارت برای پرونده‌اش تعیین شده است.

مریم اکبری منفرد سال ۱۳۸۸ بازداشت و به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» به ۱۵ سال زندان محکوم شد.

جمهوری اسلامی سه برادر و یک خواهر او را در دهه ۶۰ به اتهام عضویت در سازمان مجاهدین خلق اعدام کرد.

حسین تاج، با اشاره به پرونده تازه موکلش و اصل فقهی و حقوقی «شخصی بودن جرائم و مجازات‌ها»

گفت: «اصل شخصی بودن جرائم و مجازات‌ها که هم در فقه و شرع به رسمیت شناخته شده و هم در حقوق بین‌الملل و قانون مجازات ایران، تاکید دارد که مجازات صرفاً باید به فرد وارد شود و نزدیکان او را شامل نشود.» او تاکید کرد که به همین دلیل، امیدوار است شعبه دادگاه موارد مطروحه از سوی ستاد پیگیری و اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی را نپذیرد و حتی وارد رسیدگی به پرونده نشود.

اکبری‌منفرد از قدیمی‌ترین زندانیان سیاسی زن در ایران است که پس از سال‌ها تحمل حبس در زندان‌های رجایی‌شهر کرج، قرقچک ورامین و اوین، اسفند ۱۳۹۹ به زندان سمنان تبعید شد.

در تیرماه ۱۴۰۳ جمعی از زندانیان سیاسی زن و همبندی‌های پیشین مریم اکبری‌منفرد با انتشار نامه‌ای به پرونده‌سازی علیه این زندانی سیاسی اعتراض کردند و از این روند با عنوان «انتقام دستگاه قضا از دادخواهی» نام برده و خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط او شدند.

سازمان عفو بین‌الملل و دیگر نهادهای حقوق بشری بارها نسبت به زندانی بودن او بدون یک روز مرخصی و محروم بودن او از خدمات درمانی اعتراض کرده‌اند.

برگرفته از سایت ایران اینترنشنال

کوچه

کامبیز صدیقی کسمایی

در جاده های سرخ شفق

پنجره باز است.

گویی این کوچه می پیچد به خود از درد.

نه فغان های سگی ولگرد.

نه طنین افکن؛ ضحیر آشنای نرزه ای بیدار.

کوچه - چون اندیشه هایم - در سیاهی غرق.

من نمی دانم چرا در آن نمی روید

بوته تک سرفه های قهقهه ای بیمار

ساقه آواز ناهنجار یک شبلگرد.

مرد ماهیگیر

امشب خواب می بیند

که:

در دریاست.

مرد زارع

پایه پای گاو خود

در مزرعه تنهاست.

دختر همایه؛ شاید در بر شهزاده ای زیباست.

راهزن

بر تپه ای

در انتظار عابری گمراه.

مرد چوپان

با سگ

در سایه یک بید.

باغبان

- با بیل خود بر دوش -

در یک باغ.

خارکدن - با کوبلاری - در دل صحراست.

من نمی دانم که خود را، در کدامین کوچه بن بست،

خواهم دید.

آن زمانه را که

- چونان گوشوار دختر کولی به وقت رقص -

بج تابم.

آن زمانه را که در گهواره آشفته خوابم.

پنجره باز است

گویی این کوچه می پیچد به خود از درد.

کوچه چرکین ما خالی است

از صدای آشنای توپ والیبال

وز خروش کودکان در موقع بازی.

نه صدای پای مردی مست.

نه طنین افکن، صدای چرخ یک کتری

بر سر دیوارها، دیگ نم ریزد

طرح ولگردان، به هضم تک کتری.

آسمان خالی است؛

از کیوتوهای خوش پرواز

وز تلاش بادبان های رنگارنگ.

آسمان آبتن باران پاییز است.

هر چه می بینم، غم انگیز است.

پنجره باز است

گویی این کوچه می پیچد به خود از درد.

نه صدای فالگیری ختم و تنها

نه طنین نعره یک لوطی سر مست.

من نمی دانم که در قلبم چه عصیان است.

من نمی دانم که در گرداب تنهایی، چه باید کرد.

من نمی دانم چه باید گفت.

قلب من در سینه می لرزد

مثل گلهایی که روی دامن چین دار دخترهای شیراز

در مسیر بادها

بر روی شیراز.

قلب من از وحشتی در سینه می لرزد.

کس نمی ریزد شتاب آلود

در میان کوچه تاریک؛ امشب پرتو فانوس.

ز آسمان

باران غم

یکدیز می بارد.

بلگرد شب

مثل هر شب؛

پوچ

می خورم افسوس.

انحطاط ابتدال

واژه تدارکاتچی تنها فقدان اختیارات اراده می‌شود، امروز اما تدارکاتچی یعنی مهیاکننده و بسترساز جانشینی ولی‌فقیه (در صورت مرگ ولی‌فقیه) و اگر کسی چنین شرایطی را برای جانشین مطلوب خامنه‌ای فراهم نیاورده و یا کمترین قابلیت ددرسازاری را داشته باشد، به زبان عامیانه "ول معطل" است.

به همین دلیل است که می‌بینیم که مناظرات تلویزیونی هم به مغالطات عاشقانه برای رئیسی مبدل گشته و دعوت کنندگان به مشارکت در این سیرک هم با همان حربه‌های همیشگی که اگر یکی از این شش نفر نباشند، جنگ می‌شود و چنین می‌شود و چنان جز سفاهت و خیانت خود را برملا نمی‌کنند، چرا که عموم هموطنانمان در این ۴۵ ساله هم سگ زرد را دیده‌اند و هم شغال را...! چه پزشکی باشد و چه شیخک همشهری!

فلذا به‌خوبی می‌دانند که تحریم این سیرک انتصاباتى اولاً: به هیچ‌وجه انفعال سیاسى نیست بلکه کنشى است کاملاً فعالانه و اکتیو و ثانیاً: به‌قول آن مادر قهرمانمان تحریم این نمایش به‌دلیل نیاز ندارد و تنها ذره‌بى شرافت می‌خواهد.

زندانی سیاسی سعید ماسوری
۵ تیر ۱۴۰۲



دعوت به مشارکت در این "سیرک



ما خیلی وقته رأی دادیم:
اینم جای مهرش!

انتخاباتی" می‌کنند قطعاً با بحران واژه مواجه خواهیم شد! چرا که در هیچ دوره تاریخی واژه "ابتدال" بدین درجه از انحطاط نرسیده است به‌طوری‌که این "فره‌یختگان لاکردار" تفاوت مفهوم "تدارکاتچی" در دوره‌های پیشین را با شرایط بعد از مرگ رئیسی نفهمیده‌اند. اگر آن زمان از معنای

۵ تیر ۱۴۰۲

در گفتمان جنایت در آلمان نازی بیرون انداختن شهروندان آلمانی از خانه و کاشانه‌شان را "اسکان مجدد"، ریختن انسان‌ها در کوره‌های آدم‌سوزی را "حل مسأله یهود" و کشتار آزمایشگاهی انسان‌ها را با گاز و "موادسمی" را "امور پزشکی" می‌خواندند.

فلذا در چنان گفتمانی، جنایتکاری هم‌چون آدولف آیشمن (مسئول کوره‌های آدم‌سوزی) به تصریح خودش تنها یک "مدیر کارگزار" بوده که صرفاً قوانین و دستور مافوق را اجرا می‌کرد. فلذا ریختن انسان‌ها در کوره‌های آدم‌سوزی به‌زعم او "فقط یک موضوع اداری و بوروکراتیک" بوده است و دنیا هم باید می‌پذیرفت که حتی شخصی مثل آیشمن در چنان سیستم بوروکراتیکی، تنها یک مدیر اجرایی و بوروکراتیک بوده و نه یک جنایتکار!

در حکومت ولایت فقیه نیز دقیقاً با همان مکانیزم آیشمنی، کارگزاران و روشنفکران دولت پرورده برای پست ریاست‌جمهوری لفظ "تدارکاتچی" را بکار می‌بردند که حتی اگر آنها بپذیریم نمی‌دانم کسانی که برای این منصب "تدارکاتچی گری" به جان هم افتاده‌اند را چه باید نامید؟ و اگر برای نامیدن آنها از واژه‌هایی نظیر کوتوله، نوکر و اوباش سیاسی استفاده بشود آنگاه برای نامیدن آن کسانی که

جاوید رحمان کشتار زندانیان سیاسی در دهه شصت را «جنایت علیه بشریت» و «نسل کشی» خواند.

۳۰ خرداد ۱۴۰۳



جاوید رحمان

جاوید رحمان، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران، کشتار زندانیان سیاسی در دهه شصت به وسیله جمهوری اسلامی را «جنایات فجیع علیه بشریت» و «نسل کشی» خوانده و خواستار «پاسخگویی» حکومت ایران در قبال ارتکاب این جنایات شد.

جاوید رحمان که روز چهارشنبه ۳۰ خرداد در نشست جانبی شورای حقوق بشر سازمان ملل در شهر ژنو سوئیس سخنرانی می کرد از جامعه بین‌المللی خواست برای پاسخگو کردن مرتکبان این جنایت و پایان دادن به مصونیت آنها گام‌های عینی برداشته و مکانیسم تحقیقاتی را فعال کند.

گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران، «اعدام‌های خودسرانه و فراقضائی» و کشتار هزاران تن از زندانیان سیاسی در سال ۶۷ به وسیله جمهوری اسلامی را «جنایت علیه بشریت» خواند.

او با اشاره به سابقه حکومت ایران در پنهان کردن شواهد این کشتار خواستار روشن شدن ابعاد این جنایات و ارائه روایتی صادقانه از سوی جمهوری اسلامی در این باره شد.

گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران تاکید کرد که مرتکبان این جنایت باید پاسخگو شوند و «مصونیت جمهوری اسلامی» باید متوقف شود.

این نشست به ابتکار «سازمان عدالت برای ایران» و با حضور جمعی از زندانیان سیاسی سابق، بازماندگان اعدام‌شدگان دهه شصت و برخی از حقوقدانان برگزار شد.

جاوید رحمان خاطرنشان کرد که هزاران نفر از زندانیان سیاسی دهه شصت در ایران «بدون دسترسی به

شادی صدر با یادآوری این نکته که که جنایات دهه شصت در ایران از زمان وقوع آنها تاکنون واکنش مناسبی از سوی جامعه بین‌المللی دریافت نکرده، اظهارات جاوید رحمان را برای جامعه ایران و بازماندگان اعدام‌های دهه شصت راهگشا دانست و گفت که آنها به این وسیله می‌توانند دادخواهی شان را در سطح جهانی مطرح کنند.

هزاران زندانی سیاسی در دهه شصت، به ویژه در تابستان ۶۷، به دلیل هواداری یا عضویت در گروه‌ها و سازمان‌هایی مانند سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب توده ایران، فداییان خلق (اکثریت و اقلیت) اعدام شدند.

بنا بر گزارش‌ها، اعدام‌های تابستان ۶۷ با فتوا و تایید روح‌الله خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی، از طریق کمیته ای مشهور به «کمیته مرگ» صورت گرفت که او اعضای آن را منصوب کرده بود.

ابراهیم رئیسی رئیس دولت سیزدهم که اخیراً در سانحه سقوط هلی‌کوپتر کشته شد و مصطفی پورمحمدی کاندیدای فعلی «انتخابات جمهوری اسلامی»، از اعضای این کمیته بودند.

دادگاه‌های عادلانه به قتل رسیدند. او همچنین به «شکنجه گسترده» زندانیان سیاسی به عنوان نمونه‌ای از جنایت علیه بشریت اشاره کرد و دلیل آن را «خصومت» جمهوری اسلامی علیه این زندانیان توصیف کرد. او گفت این زندانیان به دلیل عقایدشان مورد تنبیه قرار گرفتند.

گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران با تاکید بر «مخفیانه بودن شکنجه و اعدام‌های این زندانیان» تصریح کرد که جمهوری اسلامی از هرگونه اطلاع‌رسانی در این باره از جمله ارائه مشخصات محل دفن اعدام‌شدگان خودداری کرده است.

به گفته جاوید رحمان، بسیاری از بازماندگان این اعدام‌ها همچنان با عواقب کشته شدن عزیزانشان دست و پنجه نرم می‌کنند.

شادی صدر، از مدیران «سازمان عدالت برای ایران»، در گفتگو با خبرنگار بخش فارسی صدای آمریکا، از گزارش جاوید رحمان استقبال کرد و گفت این نخستین بار است که یک مقام سازمان ملل جنایت‌های دهه شصت را مصداق نسل‌کشی می‌خواند.

سیمون وی؛ سیاست غیر حزبی و

انجمن‌های سیال

اندیشمندان مخالف کثرت‌گرایی اجتماعی و سیاسی، احزاب را بخش‌هایی ناسالم می‌دانند که وحدت طبیعی فرضی یا آرمانی را مختل می‌سازند. در شکل دوم، اندیشمندان، واقعیت کثرت‌گرایی در سیاست (مثلاً شکل صنفی‌باوری یا دولت مختلط) را می‌پذیرند اما احزاب سیاسی را به‌طرز خطرناکی تفرقه‌انگیز می‌یابند. [3]

خود روزنبلوم به ضرورت احزاب باور دارد و می‌گوید «در عالم سیاست، افراد می‌کوشند تا احزاب را دور بزنند و مستقیماً به سراغ مردم بروند. اما بدون احزاب، دچار هرج‌ومرج خواهیم شد.»

با این حال، گروه کوچکی از پژوهشگران، که بسیاری از آنان جوان‌اند، می‌گویند زمان آن فرا رسیده است که به تدریج با کاهش میانجی‌گری احزاب و سیاستمداران حرفه‌ای، دموکراسی گشوده‌تر و مستقیم‌تری را تجربه کنیم. الین لندمور، استاد علوم سیاسی دانشگاه ییل، می‌گوید: «تا یک دهه قبل، چنین پیشنهادهایی "کاملاً حاشیه‌ای" تلقی می‌شد. اما برخی رخدادها، از جمله بحران اقتصادی ۲۰۰۸ و انتخاب دونالد ترامپ به ریاست‌جمهوری در ۲۰۱۶، دامنه این بحث را گسترش داد.»



آیا وقتی عضو یک حزب می‌شوید از تمام مواضع آن حزب درباره‌ی تمام امور آگاهید؟ اگر بعداً با موضعی آشنا شوید که با حقیقت و عدالت مغایرت دارد شجاعت دارید که نادرستی آن موضع حزبی را اعلام کنید؟ یا همچنان طرف حزب را می‌گیرید و از حقیقت چشم می‌پوشید؟ آیا می‌توانید جسورانه اظهار دارید که حزب رقیب، دست‌کم در مواردی، درست‌تر می‌گوید؟ احزاب چگونه چراغ حقیقت‌گویی را در انسان خاموش می‌سازند؟ آیا دموکراسی بدون احزاب قابل تصور است؟

زیبلا (۲۰۱۸) نیز احزاب و نظام‌های حزبی قوی را «دروازه‌بانان دموکراسی» می‌نامند که برای مشروعیت و ثبات دموکراتیک، حیاتی‌اند. [2] با این حال، احزاب سیاسی همواره مخالفانی نیز داشته‌اند و برخی حزب‌گرایی را مضر به حال جامعه و همبستگی‌اش دانسته‌اند.

نانسی روزنبلوم (۲۰۰۸) استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد، که چالش‌های پیش روی احزاب سیاسی امروز را واریسی می‌کند، دو شکل تاریخی و تکرارشونده‌ی ضد حزب‌گرایی را شناسایی می‌کند که هنوز نیز برجسته‌اند. در شکل اول،

نوشته‌ی پیش رو، بر اساس جستاری کمتر خوانده‌شده از سیمون وی، فیلسوف و عارف فرانسوی، به بحث درباره‌ی پرسش‌های پیش‌گفته می‌پردازد.

امروزه در علوم سیاسی، احزاب، عنصر تعیین‌کننده‌ی دموکراسی نمایندگی محور به‌شمار می‌آیند. چنانکه استاد علوم سیاسی، المر اریک شات‌اشنایدر (۱۹۴۲) می‌نویسد: «احزاب سیاسی دموکراسی را ایجاد کردند و ... دموکراسی مدرن، جز با وجود احزاب تصورشدنی نیست.» [1] لویتسکی و

حدود هشتاد سال قبل، یک فیلسوف فرانسوی به خود جرئت داد تا آنجا پیش رود که برچیدن تمامی احزاب سیاسی را ضروری بداند. در ۱۹۴۳، همان سالی که سنت‌آگروپری **شازده کوچولو** را منتشر کرد و آن را به دوست یهودی‌اش که «در فرانسه گرسنگی و تشنگی» می‌کشید اهدا نمود، یک فرانسوی یهودی‌تبار دیگر در لندن، به‌طور خودخواسته، گرسنگی و تشنگی می‌کشید. او برای همدلی با هموطنانش در فرانسه‌ی اشغالی، بیش از جیره‌ای که آنان در اختیار داشتند، چیزی نمی‌خورد. او حتی می‌توانست با مردم آن سوی دنیا نیز همدلی صمیمانه‌ای نشان دهد. سیمون دو بووار در خاطره‌ی خود از روزهایی که برای ورود به دانش‌سرای عالی پاریس آماده می‌شد و آشنایی‌اش با سیمون وی می‌نویسد: «هر دوی ما در دانشگاه سوربن امتحانات مشابهی داشتیم. مجذوبش شده بودم چون آوازه‌ی هوش و پوشش عجیبش را شنیده بودم ... بیشتر قحطی بزرگی در چین رخ داده بود و شنیدم که وقتی از قحطی باخبر شد، سخت گریست. این اشک‌ها بیش از استعدادهای فلسفی‌اش مرا به احترام واداشت. به او، به‌خاطر داشتن قلبی که برای آن سوی دنیا می‌تپید رشک می‌بردم. نمی‌دانم که چطور سر صحبت وا شد و او با لحنی مطمئن گفت «تنها چیزی که در دنیای امروز اهمیت دارد انقلابی است که شکم تمام آدم‌های گرسنه‌ی دنیا را سیر کند.» من با همان درجه از قطعیت گفتم: «مسئله، خوشحال کردن آدم‌ها نیست؛ مسئله این است که آنها دلیلی برای زندگی خود بیابند.» سیمون وی نگاهی به سر تا پای من انداخت و با لحنی عتاب‌آمیز گفت «پیداست که هیچ‌وقت گرسنگی نکشیده‌ای!» [4]

با وجود این، در آن تاریخ، سیمون وی هجده ساله هنوز در بند تفکرات مارکسیستی و تا اندازه‌ای کمونیستی بود. چند سال بعد، سفر او در ۱۹۳۳ به آلمان، تا اندازه‌ی زیادی چشمش را به واقعیت باز کرد. او در خیابان‌های آلمان به‌چشم دید که چگونه طرفداران کمونیسم و طرفداران نازی‌ها در نهایت یک حرف را می‌زنند. [5] البته از این واقعیت تلخ، ایده‌ی جالبی در ذهن او نقش بست: اگر مرزبندی حزبی و جناحی محو شود،

مردم در بسیاری امور، خود را همدل و همبسته می‌یابند.

با شروع جنگ جهانی دوم و هجوم آلمان نازی، سیمون وی به اصرار خانواده به آمریکا رفت. اما پس از چند ماه به انگلستان بازگشت تا در قشون «فرانسه‌ی آزاد» تحت فرمان ژنرال دوگل خدمت کند. او اکنون ۳۴ سال داشت و در لندن به‌طرزی شگفت و خستگی‌ناپذیر می‌نوشت. شمار حیرت‌آور مقالات و جستارهایش در یک بازه‌ی زمانی چندماهه، منتقدان آثارش را به این نتیجه رسانده است که او در هفته‌های پایانی زندگی، شبانه‌روز قلم می‌زده است. گویی خود می‌دانست که آفتاب عمر کوتاهش به لب بام رسیده است. او در همان روزها، جستاری نوشت که بعداً به **در باب برچیدن تمام احزاب سیاسی** موسوم گشت. وی به لندن آمده بود تا در «فرانسه‌ی آزاد» برای آزادی فرانسه‌ی زیر چکمه‌ی نازی‌ها تلاش کند، با این حال، از رقابت‌جویی و دسته‌بندی دیاسپورای فرانسه در اروپا و آمریکا دلسرد شد و ناچار از مسئولیت‌هایش در «فرانسه‌ی آزاد» کناره گرفت. او ژنرال دوگل را تحسین می‌کرد و می‌گفت «نجات آبروی کشور در لحظه‌ای که به اسارت گرفته شده بود بی‌نهایت زیباتر از هر منصب سیاسی است.» اما از تشکیل حزبی برای گلیست‌ها بیمناک بود. به نظر او حزبی که حول یک رهبر شکل بگیرد بسیار خطرناک است زیرا چنین حزبی می‌تواند به فاشیسم بینجامد. [6] اما در نگاه او، نظام‌های چندحزبی نیز راه به جایی نمی‌برند؛ زیرا دموکراسی‌ای که در آن حیات عمومی مشتمل بر نزاع بین احزاب سیاسی باشد، قهراً به شکل‌گیری حزبی می‌انجامد که هدف علنی‌اش سرنگونی آن دموکراسی است. چنین دموکراسی‌ای به همان اندازه ایمن است که پرنده‌ای کوچک در مقابل مار. [7] او به این نتیجه رسید که در مجموع، احزاب سیاسی، هیچ خیری ندارند، سراپا شرّند و مولد کذب و تفرقه. پس خیر و نفع عمومی در آن است که احزاب سیاسی کلاً برچیده شوند. [8]

او به‌خوبی واقف بود که طرح چنین ایده‌ای چقدر می‌تواند بحث‌برانگیز باشد، و در کتاب **نیاز به ریشه‌ها** نوشت: «این روزها، چنین تصویری بدیع و جسورانه به‌نظر می‌رسد.» [9] او در همان‌جا نشان داد

که ریشه‌ی این تصور به روسو و کتاب **قرارداد اجتماعی** می‌رسد. روسو در کتاب خود به‌روشنی نشان داده بود که «چگونه نزاع حزبی خودبه‌خود جمهوری را نابود می‌سازد.» [10] در واقع، جستار سیمون وی، تفسیر، بسط و نسخه‌ی به‌روزشده‌ی فصل سوم از کتاب دوم **قرارداد اجتماعی** بود. روسو فردی وحدت‌باور بود (و از همین رو در تقسیم‌بندی پیش‌گفته‌ی نانسی روزنبلوم از مخالفان با احزاب سیاسی، در گروه اول، یعنی مخالفان با کثرت‌باوری سیاسی جای می‌گرفت.) بدین معنا که به باور او در هر موردی «حقیقت یگانه‌ای» وجود دارد و تمام انسان‌ها، به شرط سلامت عقل و پاکی نهاد، می‌توانند به این حقیقت یگانه پی ببرند. [11] او می‌گفت عقل در همه‌ی انسان‌ها یکی است و سبب وحدت می‌شود. در مقابل، هیجان‌ات مختلف است و تفرقه به بار می‌آورد. [12]

بر همین پایه، سیمون وی احزاب را «ماشین مولد هیجان‌ات جمعی» دانست. [13] به دآوری او، هیجان‌های جمعی، در قیاس با هیجان‌های فردی، گرایش بیشتری به جنایت و دروغ دارند و روح حقیقت‌جویی را در انسان خاموش می‌سازند. او در **نیاز به ریشه‌ها** می‌نویسد: «به محض آنکه ... کلمه‌ی کوچک "ما" بر بیان افکار شخص پیشی گیرد، هوش مغلوب می‌شود.» [14] و در همان جستار **در باب برچیدن تمام احزاب سیاسی** توضیح می‌دهد: «بر هیچ‌کس پوشیده نیست که روحیه‌ی هواداری حزبی، انسان را کور می‌کند و گوش‌اش را در برابر صدای عدالت ناشنوا می‌سازد. و حتی آدم‌های درست‌کردار را، با بی‌رحمی، به سوی آزار و اذیت قربانیان بی‌گناه سوق می‌دهد.» [15]

پیداست که «حقیقت‌جویی» جایگاه والایی در دستگاه فکری سیمون وی دارد. اما یافتن حقیقت در گرو تفکر و دآوری مستقل است. به‌باور سیمون وی، تفکر امری ذاتاً سیال است که نمی‌تواند در چنبره‌ی محدودیت‌های حزبی گرفتار شود. تفکری که در تله‌ی منافع خصوصی حزب منجمد و، به‌طور مصنوعی، «متبلور» شود دیگر تفکر نیست، بلکه نوعی تعطیل‌شدن تفکر و انقیاد به منافع حزبی است.

«بر هیچ کس پوشیده نیست که روحیه‌ی هواداری حزبی، انسان را کور می‌کند و گوش‌اش را در برابر صدای عدالت ناشنوا می‌سازد. و حتی آدم‌های درست‌کردار را، با بی‌رحمی، به سوی آزار و اذیت قربانیان بی‌گناه سوق می‌دهد.»

به عقیده‌ی سیمون وی، فرد هوادار (partisan) «به‌جای فکرکردن، موضع می‌گیرد.» و حداکثر میان موافقت یا مخالفت دست به انتخاب می‌زند. حزب تصمیم می‌گیرد و او رأی می‌دهد. این همان تصویری است که جورج اورول در **مزرعه‌ی حیوانات** مجسم می‌سازد: «همیشه خوک‌ها بودند که تصمیمات را ارائه می‌دادند. سایر حیوانات یاد گرفته بودند که چگونه رأی بدهند، اما هیچ‌وقت نمی‌توانستند خودشان تصمیم بگیرند.» [16]

بدین ترتیب، انتخاب میان «این یا آن» جایگزین فعالیت سیال ذهنی می‌شود. چنین حالت بیمارگونه‌ای از انقیاد تفکر به منافع حزبی را سیمون وی «حدام فکری» می‌نامد که از پیکره‌ی سیاست شروع می‌شود و به حیطه‌های دیگر مثل هنر و ادبیات (و امروزه ورزش) سرایت می‌کند و تمام شکل‌های تفکر را آلوده می‌سازد. [17] از طرف دیگر، به داوری سیمون وی کسی که به دنبال حقیقت می‌گردد، نمی‌تواند بگوید که «به‌عنوان یک محافظه‌کار ... یا «به‌عنوان یک سوسیالیست ...» این‌گونه فکر می‌کنم. در این صورت، او مثل کسی است که بگوید «به‌عنوان یک مومشکی ... نظرم این است.» او معتقد است که این قضیه، یعنی سوگیری حزبی، وقتی بهتر آشکار می‌شود که «حقیقت» و «منافع حزبی» رو در روی هم قرار گیرند. در چنین حالتی، شخص هوادار جانب حزب را می‌گیرد و از حقیقت چشم می‌پوشد. برخی از پژوهش‌های اخیر نظر سیمون وی را در این مورد تأیید می‌کنند. از جمله، کریستوفر آکن و لری بارتلز، دو پژوهشگر در زمینه‌ی روش‌شناسی سیاسی، در کتاب خود با عنوان **دموکراسی برای واقع‌گرایان: چرا انتخابات دولت پاسخکو به بار نمی‌آورد** (۲۰۱۶) در باره‌ی گروه‌اندیشی حزبی به شیوه‌ای مشابه می‌نویسند:

«حزب، چارچوبی مفهومی می‌سازد

که رأی‌دهندگان از طریق آن جهان سیاسی را درک می‌کنند. روزنامه‌ها، مجلات، وبسایت‌ها و شبکه‌های تلویزیونی هم‌صدا، این چارچوب را به هواداران حزبی منتقل می‌سازند. این چارچوب، دوست و دشمن را تعیین می‌کند، سرفصل‌های گفت‌وگو را خوراک می‌دهد، و به افراد می‌گوید که چگونه بیندیشند و چه باوری داشته باشند.» [18]

آکن و بارتلز مجموعه‌ای از داده‌ها را گرد آورده‌اند که نشان می‌دهد معمولاً اعضای حزب به‌جای آنکه خودشان مسائل را حل‌وفصل کنند به خط مشی حزبی گردن می‌زنند. برای مثال، آنها شواهدی را ارائه می‌دهند که نشان می‌دهد در آمریکا در دهه‌ی ۱۹۸۰، همین که احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه بر سر موضوع سقط جنین شروع به دوقطبی‌شدن کردند بسیاری از رأی‌دهندگان نظرشان را تغییر دادند تا با پلنفرم جدید حزبشان سازگار شوند. [19]

در عین حال، سیمون وی بر نکته‌ی مهم‌تری نیز انگشت می‌نهد: بی‌خبری هواداران از «تمام مواضع» یک حزب در هنگام پیوستن به آن.

او می‌نویسد: «وقتی کسی به حزبی می‌پیوندد معمولاً به این دلیل است که در ... تبلیغات حزب مواضعی منصفانه و معقول دیده است. با وجود این، احتمالاً هرگز موضع حزب را در مورد تمام مسائل زندگی اجتماعی مطالعه نکرده است. در نتیجه، با عضویت خود مژ تأیید بر مواضعی می‌زند که از وجودشان بی‌خبر است.» [20]

در واقع، فرد مواضع حزبی را به‌صورت درهم می‌خرد و وقتی بعداً «کم‌کم با این مواضع آشنا می‌شود، آنها را بدون بررسی می‌پذیرد.» «به‌باور سیمون وی، همیشه موضع‌گیری آسان‌تر از تفکر است و «روحیه‌ی حزبی» به این نقیصه دامن می‌زند: «مردم رفته‌رفته عادت کرده‌اند که ابتدا در موافقت یا مخالفت با ایده‌های موضع بگیرند و آنگاه به‌دنبال دلیل آوردن برای اثبات موضع موافق یا مخالف می‌گردند. این است تأثیر روحیه‌ی حزبی.» [21]

به داوری او، انسانی که هم خواهان حقیقت باشد و هم بخواهد حقیقت را بر عقیده‌ای از پیش‌پذیرفته تطبیق دهد، یک دروغگو است. [22] و از آنجا که احزاب افراد را به نادیده‌گرفتن حقیقت و دروغ‌گویی سوق می‌دهند،

آنها اساساً شرّند.

اما این فقط بحثی اخلاقی نیست. یکی از مباحث چشم‌گیر و اساسی در دستگاه نظری سیمون وی مسئله‌ی «توجه» است. [23] همان‌طور که سیمون وی تأکید می‌کند، فراخنای «توجه» انسان محدود است، طوری که توجه هم‌زمان به دو موضوع مختلف ممکن نیست. در نتیجه، توجه به یکی (موضع و نفع حزبی) ناگزیر سبب غفلت از دیگری (حقیقت و منفعت عمومی) می‌شود. [24]

بدین ترتیب، به نظر این عارف-فیلسوف فرانسوی، احزاب، فرصت‌یادگیری و گشودگی در برابر آراء متفاوت را از انسان می‌گیرند. فضیلتی که امروزه از آن با عنوان فروتنی فکری یاد می‌شود.

سیمون وی معتقد است که حتی اگر برخی اعضا بخواهند در برابر مواضع حزبی جانب حقیقت را بگیرند با ارباب و سرکوب حزبی مواجه می‌شوند. پیداست که آماج مستقیم این بخش از نظرات سیمون وی، دو حزب تمامیت‌خواه کمونیسم شوروی و نازیسم آلمان بودند. با وجود این، به باور او، تمام احزاب ظرفیت و مایه‌ی تمامیت‌خواهی را در خود دارند. او می‌نویسد:

«گرایش ذاتی تمام احزاب سیاسی به تمامیت‌خواهی است، ابتدا در مقیاسی ملی و سپس در مقیاسی جهانی. درست به این دلیل که مفهوم منفعت عمومی، که هر حزبی به آن متوسل می‌شود، یک قصه است؛ پوسته‌ای توخالی و عاری از هرگونه واقعیت. این است که جست‌وجو برای قدرت مطلق به نیازی مطلق بدل می‌شود. هر امر واقعی ضرورتاً متضمن نوعی محدودیت است؛ اما آنچه کاملاً از هستی تهی است احتمالاً با هیچ شکلی از محدودیت روبه‌رو نمی‌شود. از همین رو است که میان تمامیت‌خواهی و کذب، ملازمتی طبیعی برقرار است.» [25]

اکنون باید دید که این نگاه ظاهراً بدبینانه و، به زعم بعضی، خیال‌پردازانه و آرمان‌باورانه چه بدیلی را به جای احزاب پیشنهاد می‌دهد. اکثر کسانی که بر جستار سیمون وی نقد نوشته‌اند بر غیاب چنین بدیلی انگشت نهاده‌اند. این موضوع تا اندازه‌ی زیادی درست است. جستار سیمون وی بدیل منسجم و مبسوطی به دست نمی‌دهد.

او دقیقاً نمی‌گوید که در فقدان احزاب سیاسی، دموکراسی، یا اساساً هر نظام سیاسی، چگونه دوام می‌آورد. اما نوشته‌ی او از پیشنهاداتی برای ایجاد جامعه و سیاستی غیرحزبی کاملاً تهی نیست و بذرهایی از نوعی دموکراسی گشوده را در خود دارد.

«مردم رفته‌رفته عادت کرده‌اند که ابتدا در موافقت یا مخالفت با ایده‌های موضع بگیرند و آنگاه به دنبال دلیل آوردن برای اثبات موضع موافق یا مخالف می‌گردند. این است تأثیر روحیه‌ی حزبی.»

اساساً سیمون وی با دموکراسی مخالفتی ندارد اما آن را به صورت مشروط می‌پذیرد. به باور او، دموکراسی، یا «حکمرانی اکثریت»، به‌خودی خود نمی‌تواند معیار خوب بودن جامعه باشد. جامعه‌ای خوب است که شاخص‌های «حقیقت»، «عدالت» و «منفعت عمومی» در آن مراعات شود. [26] اگر دموکراسی، همچون ابزار، بتواند این سه را برآورده سازد مطلوب است و گرنه کارایی ندارد. به علاوه، بر خلاف احزاب سیاسی، که سیمون وی آنها را «سازمان‌های مولد شر» می‌نامد [27] او همانند روسو، وجود انجمن‌ها (associations) و حلقه‌های فکری (intellectual circles) خارج از پارلمان را می‌پذیرد.

او در جایی از جستار خود این پرسش را فراروی خواننده قرار می‌دهد که «چگونه می‌توان فرصتی فراهم آورد تا مردم ... بتوانند داوری خود را در مورد مسائل عمده‌ی زندگی بر زبان آورند؟» ظاهراً نظام مورد نظر او، نوعی دموکراسی است که در نقطه‌ای میان دموکراسی مستقیم آتنی و دموکراسی نمایندگی محور امروزی جای می‌گیرد. نوعی دموکراسی مبتنی بر حلقه‌ها یا رسانه‌های سیال اجتماعی (fluid social mediums) که بر توانمندسازی شهروندان، و نه احزاب، تأکید می‌کند. به باور او، «سیال بودن» وجه ممیزه‌ی حلقه‌ای است که بر پایه‌ی «پیوستگی طبیعی» شکل گرفته است؛ و بدین ترتیب، سیالیت، خصیصه‌ای است که «حلقه» را از «حزب» متمایز می‌دارد. [28] پُر واضح است که مراد او از سیال بودن این است که حلقه‌ها - بر خلاف احزاب - فاقد مرزبندی‌های نمایان و

قطعی‌اند؛ و بر خلاف «وابستگی تصنعی» احزاب که به تصلب می‌انجامد، پیوستگی اعضا با یک حلقه، شکلی «طبیعی» دارد. او با ذکر نمونه‌ای از یک حلقه‌ی مطبوعاتی مراد خود از سیال بودن حلقه‌ها را توضیح می‌دهد. (به یاد داشته باشیم که مطبوعات در میانه‌ی سده‌ی بیستم نقشی بسیار حیاتی را هم در زیست فکری و هم در تصمیم‌گیرهای ملی و بین‌المللی ایفا می‌کردند.) او می‌نویسد:

«وقتی کسی رابطه‌ی دوستانه‌ای با سردبیر نشریه‌ای معین و همکاران ثابتش برقرار می‌کند، یا گهگاه برای آنها مقاله‌ای می‌نویسد، می‌تواند بگوید که با آن نشریه و حلقه‌ی همکارانش در ارتباط است، اما او به‌طور آگاهانه نمی‌داند که بخشی از آن نشریه است یا خیر؛ چون هیچ مرز نمایانی میان داخل و خارج [نشریه] وجود ندارد. دورتر از او، خوانندگانی هستند که آن نشریه را می‌خوانند و از قضا یکی دو نفر از همکارانش را می‌شناسند. باز هم دورتر، خوانندگان ثابتی هستند که از آن نشریه الهام می‌گیرند، و حتی دورتر از آن، خوانندگان گذری قرار دارند. با این حال، هیچ‌یک از آنان هرگز فکر نمی‌کنند و نمی‌گویند که "به عنوان فردی مرتبط با این نشریه، فکر می‌کنم که ..."» [29]

به شیوه‌ای مشابه، نامزدهای سیاسی می‌توانند عضو یک حلقه یا انجمن باشند اما اجازه‌ی استناد کردن به آن حلقه را ندارند. به بیان دیگر، انجمن‌های صنفی و حلقه‌های مطبوعاتی می‌توانند به بحث و مناظره بپردازند اما نباید به جمود و «تبلور فکری» (نقطه‌ی مقابل سیال بودن) کشانده شوند و نوعی «عضوگیری رسمی» را شکل دهند.

در انتخابات نیز، همین سیالیت باید حکمفرما باشد. یعنی، نامزدها به‌جای آنکه بگویند «من برچسب فلان حزب را بر سینه دارم (که در واقع از مواضع واقعی‌شان نسبت به مسائل جاری چیزی به ما نمی‌گوید) می‌توانند بگویند که «دیدگاه من در مورد این یا آن مسئله چنین است.» (سیمون وی در مورد انتخاب‌کنندگان چیزی به ما نمی‌گوید اما منطقاً، و به همان سیاق، می‌توان دریافت که توصیه‌ی او به آنان این است که نامزد مورد نظرشان را بر اساس راه‌کارهایی که

ارائه می‌دهد انتخاب کنند نه بر اساس حلقه‌ای که او به آن وابسته است.) همین اصل سیال بودن است که به سیاستمداران انتخاب‌شده اجازه می‌دهد که در مواضعی به سیاستمداران دیگر «نزدیک یا دور» شوند. [30] در مقابل - در نظام حزبی - جمود، تصلب و «تبلوری» که حزب «به‌طور مصنوعی» به‌وجود می‌آورد مانع از بروز علایق واقعی نمایندگان می‌شود.

در واقع، حتی در یک نظام حزبی هم این احتمال وجود دارد که در پاره‌ای موارد، نماینده‌ی یک حزب با هم‌حزبی خود اختلاف نظر داشته باشد و در همان حال، افکار او به سیاستمداری از حزب رقیب، نزدیک‌تر باشد. برای روشن‌ساختن این مطلب، سیمون وی از یکی از مشاهدات دست اول خود می‌نویسد. همان‌گونه که در ابتدا گفتیم، او در سال ۱۹۳۲ از آلمان دیدن کرد و به‌چشم خود دید که چگونه در بسیاری از موارد یک کمونیست و یک نازیست در گفت‌وگویی خیابانی، از نتیجه‌ی بحث، حیرت‌زده می‌شدند: آن‌ها متوجه می‌شدند که در تمام مسائل با هم توافق دارند! [31]

طبعاً در نظام غیرحزبی و سیال مورد نظر سیمون وی چنین توافقی‌هایی موجب حیرت‌زدگی نخواهد شد. او همین سیال بودن را به عرصه‌های ادبی، هنری، مذهبی و آموزشی تعمیم می‌دهد. به‌طور کلی به‌نظر می‌رسد که او فرهنگ را مجسم می‌سازد که می‌تواند متنوع و متکثر باشد اما تصلب حزبی، تعصبات مذهبی، و سوگیرهای هنری و ادبی در آن راه ندارد.

با این همه، همان‌طور که پیداست نظام مورد نظر سیمون وی همچون تابلویی است که تنها طرحی کلی از آن ترسیم شده است. دموکراسی غیرحزبی و گشوده‌ی او، فاقد پیکره‌بندی و ساختارهای لازم است. [32] با این حال، طرح کلی و بی‌ساختار سیمون وی، «سیاست ضدسیاسی» واتسلاو هاول را به یاد می‌آورد که در سال ۱۹۸۴ در مورد آن می‌نویسد: «آری» "سیاست ضدسیاسی" امکان‌پذیر است. یعنی سیاستی از پایین. سیاست انسان، نه سیاست تشکیلات. سیاستی که از دل برمی‌آید نه از نظریه‌ها. [33]

تردیدی نیست که سیاست غیرحزبی سیمون وی، نیازمند واکاوی و بسط بیشتر، و مستلزم تاب‌آوری در برابر آزمون زمانه است. او خط و نشان مطلق برای احزاب سیاسی می‌کشد. شاید به نظر بیاید که او دارد در زمین تمامیت‌خواهی بازی می‌کند و سرستیز با کثرت‌گرایی دارد. اما در واقع، این تفکر سیاه و سفید بیش از آنکه معلول تنگ‌نظری سیاسی او باشد از «مطلق‌باوری اخلاقی» اش مایه می‌گیرد. اساساً یکی از گرفتاری‌های کسانی که به اصول اخلاقی بسیار پایبندند، قیاس به نفس است.

سقراط نیز گرفتار همین ماجرا بود که دانایی را فضیلت می‌شمرد. او نیز دیگران را از کار خود قیاس گرفته بود که یقین داشت که آدمی به‌صرف دانستنِ شرور به بدی رو نمی‌آورد. سیمون وی تا آنجا به اخلاقیات پایبند بود که برخی او را قدیس می‌پنداشتند. او نیز، که همانند سقراط، در بلندای پرهیزکاری و ثبات اخلاقی می‌زیست، نمی‌توانست نوسانات اخلاقی و خُلقی، و در نتیجه نسبی‌باوری بشر را تاب بیاورد. از این جهت بود که حزب سیاسی را شر مطلق می‌دانست که باید از صفحه‌ی روزگار محو شود. با این همه، او انسانی بلندنظر بود. چنان‌که در بحبوحه‌ی جنگ جهانی دوم، و در حالی که آتش ملی‌گرایی افراسی از هر سو زبانه می‌کشید، رگه‌هایی از رواداری مدرن، گشوده و عالم‌بین را آشکار ساخت و نوشت: «من فرانسوی‌ام. اما پیش از قدرت و بهروزی خود، خانواده و کشورم، به یافتن حقیقت و عدالت باور دارم.» [34] خود سیمون وی هرگز در قاب احزاب سیاسی گرفتار نماند و استقلال فکری‌اش را پاس داشت. او از هر قید و بندی که او را از دیگران جدا می‌ساخت در گریز بود. چنان‌که حتی وقتی به دین مسیح‌گروید از عضویت در کلیسای کاتولیک سر باز زد. استدلال او این بود که با عضویت در کلیسا، خود را از «توده‌ی عظیم و بداقبال بی‌دینان» جدا می‌سازد! [35]

شاید بشر روزی از احزاب روگردان شود و به نظامی غیرحزبی برپایه‌ی حلقه‌ها و انجمن‌های مشورتی رو آورد. به نظر می‌آید تا آن زمان هنوز راه زیادی باقی مانده است. با این حال، حتی کسانی که اساساً با سیاست غیرحزبی مخالفانند، در جستار

سیمون وی، نکاتی برای بازگرداندن الزامات اخلاقی و روحیه‌ی حقیقت‌جویی به قلمرو امور سیاسی باز می‌یابند. در واقع، در «دنیای مسطح» [36] سیاست امروزین که در آن افق‌های اخلاق، معنویت و داوری مستقل، کم‌رنگ‌تر می‌شوند، جستار سیمون وی می‌تواند در جهت‌یابی درست فکری و اخلاقی به ما مدد رساند.

[1] E.E. Schattschneider *Party Government* (New York: Routledge), p.1.

[2] S. Levitsky & D. Ziblatt *How Democracies Die* (New York: Crown), p. 20.

[3] Nancy.L. Rosenblum *On the Side of the Angels: An Appreciation of Parties and Partisanship*. Princeton University Press, pp. 27-29.

[4] Simone de Beauvoir *Memoirs of a Dutiful Daughter*. Translated by James Kirkup. HarperCollins, book 3.

[5] او طی سلسله مقالاتی با عنوان «اوضاع در آلمان» می‌نویسد: «واقعیت این است که از اوت تا ششم نوامبر، شعارهای هر دو حزب تقریباً یکسان بود. «به‌گفته‌ی سیمون وی شباهت‌های میان دو حزب کمونیست و ناسیونال سوسیالیست آلمان آنقدر زیاد بود که نشریات طرفدار هیتلر ناچار شدند مقاله‌ای منتشر سازند و طی آن، شایعه‌ی مذاکره‌ی میان دو حزب برای تشکیل دولت ائتلافی را تکذیب کنند. بنگرید به:

Simone Weil (1987) *Formative Writings* (1929-1941) Edited and translated by Dorothy Tuck McFarland and Wilhelmina Van Ness. The University of Massachusetts Press, p.103.

[6] Simone Petrement *Simone Weil: A Life*. Translated from the French by Raymond Rosenthal. (New York: Pantheon Books), p.506.

[7] Simone Weil (2005) *The Need for Roots: Prelude to a Declaration of Duties Toward Mankind*. Translated by Arthur Wills. Taylor & Francis e-Library,

P.27.

[8] البته عقیده‌ی او در مورد برچیدن احزاب سیاسی محدود به ماه‌های پایانی عمر، و دوران فرانسه‌ی تحت اشغال نبود. او حتی در سال نخست دانش‌سرای عالی، وقتی تنها نوزده سال داشت، در ضمن مقاله‌ای (۱۹۲۸) احزاب سیاسی را محکوم کرد؛ مخالفت خود با کاندیداتوری را نشان داد و نوشت: «هیچ نامزدی نباید وجود داشته باشد چون نامزدشدن در انتخابات مستلزم وجود احزاب سیاسی است.»؛ او افزود «هیچ‌کس نباید بگوید که به من رأی دهید چون من عادل و شجاع هستم. نماینده‌ی خوب کسی نیست که برای انتخاب‌شدن در صدد متقاعدکردن مردم بر بیاید؛ نماینده‌ی خوب کسی است که مردم به دنبالش بگردند. «او در همانجا تأکید کرد که «نمایندگان نباید عضو هیچ حزب سیاسی باشند.» بنگرید به:

Simone Weil: A Life, pp. 62-63.

The Need for Roots, P.26. [9]

Ibid. [10]

روسو در **قرارداد اجتماعی** در نفی احزاب سیاسی می‌نگارد: «در نتیجه، به‌منظور تبلور شفاف اراده‌ی عمومی، نباید در کشور احزاب (factions) وجود داشته باشد و هر یک از شهروندان باید فقط رأی خود را ابراز دارد.» بنگرید به:

Jean-Jacques Rousseau *The Social Contract and The First and Second Discourse*. Yale University Press, Book II: Chapter IV, p. 173.

ماکیاولی نیز پیش از روسو نوشته بود: «این درست است که برخی دسته‌بندی‌ها به کشور زیان می‌رسانند و برخی به حال آن سودمندند. آنهایی که به آن زیان می‌رسانند همان‌هایی هستند که با دسته‌ها و احزاب توأم‌اند ... بنابراین، از آنجا که هیچ زمامداری نمی‌تواند از نبود دشمن در کشورش خاطر جمع شود، دست‌کم باید مقرر دارد که در کشور هیچ حزبی وجود نداشته باشد.» بنگرید به:

Niccolo Machiavelli (nd) *History of Florence*. Book VII, (as cited in *The Social Contract and The First and Second Discourse*, p.173.)

[11] آدام کیرش در نقد خود بر جستار سیمون وی از ایده‌ی وجود حقیقتی یکتا در تمام موارد انتقاد می‌کند و می‌نویسد: «می‌توان پرسید که "حقیقت" در مورد مسئله‌ای مثل مالیات چیست؟ آیا نرخ ۲۵ درصد بیشتر با حقیقت تطابق دارد یا نرخ ۴۰ درصد؟ آیا این مسئله‌ای است که مانند مسائل ریاضی یا دینی، فقط یک پاسخ درست برای آن وجود دارد؟ ... یک آدم لیبرال می‌توانست به‌گونه‌ای دیگر استدلال کند و بگوید که این مسئله به موضوع عدالت، کارایی و عملی‌بودن باز می‌گردد نه حقیقت ...»

[12] آیزابا برلین (۱۴۰۱) **آزادی و خیانت به آزادی**. ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند. نشر ماهی، ص ۷۵.

[13] سیمون وی (۱۴۰۲) **در باب حذف احزاب سیاسی**. ترجمه‌ی بهزاد حسین‌زاده. نشر کرگدن، ص ۱۷. و نیز بنگرید به:

Simone Weil (2013) **On the Abolition of all Political Parties**. Translated from the French by Simone Leys. New York Review Books, p.11.

[14] **The Need for Roots**, p.26.

[15] **در باب حذف احزاب سیاسی**، صص ۲۴ و ۲۵.

[16] ص ۵۶.

[17] همان‌جا، ص ۴۰.

Christopher H. Achen & Larry M. Bartels (2016) **Democracy for Realists: Why Elections Do Not Produce Responsive Government**. Princeton University Press. p.268.

Ibid, p.258. [19]

[20] **در باب حذف احزاب سیاسی**، ص ۳۳.

[21] همان‌جا، ص ۲۸.

[22] همان‌جا، ص ۲۸.

[23] تعریف سیمون وی از «توجه» تا حد زیادی به پدیدارشناسی هوسرل و نیز روش‌های مدرن مدیتیشن (مراقبه) شباهت دارد: «توجه عبارت است از این‌که فکرمان را به حالت تعلیق در آوریم و آن را از بند وابستگی رها سازیم تا خالی و آماده‌ی ورود ابژه شود.» بنگرید به:

Simone Weil: An Anthology (2005) Edited and introduced by Sian Miles. Penguin Books, p.8.

امروزه نظرگاه‌های روان‌شناختی او، به‌ویژه دیدگاهش در مورد توجه، مورد التفات روان‌شناسان مدرن نیز واقع شده و اخیراً کتابی در تطبیق مواضع روان‌شناختی او با روان‌شناسی نوین و مباحثی مانند مراقبه و ذهن‌آگاهی نوشته شده است. بنگرید به:

Robert Zaretsky (2021) **The Subversive Simone Weil: A Life in Five Ideas**. The University of Chicago Press.

[24] **در باب حذف احزاب سیاسی**، ص ۲۸.

[25] همان‌جا، صص ۲۰ و ۲۱.

[26] همان‌جا، ص ۱۱.

[27] همان‌جا، ص ۲۵.

[28] همان‌جا، ص ۲۶.

[29] همان.

[30] همان‌جا، ص ۲۵.

[31] همان‌جا، ص ۲۶.

[32] آنتیه اشروپ، استاد علوم سیاسی اهل آلمان، در نقد خود بر جستار سیمون وی، ضمن اشاره به این بی‌ساختاری، نظام پیشنهادی سیمون وی را به نحوه‌ی شکل‌گیری فمینیسم شباهت می‌دهد و می‌نویسد: «به نظر من نظام پیشنهادی سیمون وی دقیقاً مثل

شیوه‌ی تشکل‌یافتن فمینیسم است که هیچ ساختار نمایانی را ایجاد نمی‌کند تا چه رسد به حزب.»

[33] واتسلاو هاول (۱۳۹۹) **نامه‌های سرکشاده**. ترجمه‌ی احسان کیانی‌خواه. انتشارت فرهنگ نشر نو، ص ۲۵۶. گفتنی است که هم‌اکنون نیز برخی صاحب‌نظران در علوم سیاسی و اجتماعی از لزوم بازسازی

و نوآفرینی دموکراسی سخن می‌گویند؛ حتی در برخی کشورهای اروپایی و نیز کانادا، دست‌کم در پرسمان‌هایی نظیر مسائل اقلیمی و زیست‌محیطی که به «آینده» مربوط است، از تشکیل «گروه‌های فراحزبی پارلمانی» خبر می‌دهند. حتی یکی از دانشمندان اهل کانادا تا آنجا پیش می‌رود که تشکیل گروهی از شهروندان عادی را پیشنهاد می‌دهد که هر شش سال یکبار «به‌طور

تصادفی» به عضویت آن برگزیده می‌شوند. چیزی شبیه به یک «هیئت منصفه‌ی سیاسی» که اعضای آن به هیچ حزبی وابستگی ندارند و به امور بلندمدت اقلیمی «رسیدگی» می‌کنند. (هیئتی مشابه با «کمسیون آینده» در مجلس فنلاند).

Thomas R. Nevin [34] **Simone Weil: Portrait of a Self-exiled**. University of North Carolina Press, p.329.

Simone Weil: An Anthology, pp. 49-50. [35]

[36] تعبیر «دنیا‌ی مسطح» از چارلز تیلور است در کتاب **اخلاق اصالت**؛ بنگرید به:

Charles Taylor (2003) **The Ethics of Authenticity**. Harvard University Press, p.69.

انتظار تغییر مردم ایران و کشورهای دموکراتیک از مسعود پزشکیان، رئیس جمهور منتخب نظام اسلامی، جز توهمی بیش نیست

توسط رئیس جمهور است، اگر انتخاب با تأیید رهبر خامنه ای نباشد بطور قطع نمیتواند از مجلس رأی اعتماد بگیرد.

بعد از گرفتن رأی اعتماد از مجلس، همانگونه که رئیس جمهور های اصلاح طلب قبلاً گفته اند پزشکیان نمیتواند همانند یک رئیس دولت واقعی کار کند، و لازم است گوش بفرمان رهبر انقلاب خامنه ای باشد. جالب اینکه بعد از اینکه خامنه ای بدلائل مختلف که در جای دیگر به آن پرداخت گردیده، اجازه داد نام نماینده اصلاح طلبان، مسعود پزشکیان، از صندوق های رأی بیرون آورده شود، سپاه پاسداران بلافاصله بوی هشدار داد و تهدید کرد. فرمانده سپاه پاسداران انتخاب وی را بطور مشروط تبریک گفت و در بیانیه خود به پزشکیان اظهارداشت «آمادگی های همه جانبه "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" برای تداوم و تقویت راهبرد این نهاد انقلابی و مردمی در تعامل و همکاری با دولت ها، در چارچوب مأموریت ها و وظایف قانونی و در راستای سیاست های کلان ابلاغی مقام معظم رهبری برای پاسخ به نیازهای کشور را اعلام می داریم (۱)».

اساساً چرا باید یک نهاد نظامی-امنیتی به رئیس جمهور منتخب ملت تبریک بگوید؟ مگر در کشور انگستان که به تازگی نخست وزیر انتخاب کرده، فرمانده ارتش بریتانیا برای انتخاب نخست وزیر پیام تبریک ارسال می کند؟ یا هر کشور دیگر اروپایی و امریکایی؟ همانگونه که در بالا اشاره شد، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نهادی تحت فرمان خامنه ای و با دستور او، بعد از اینکه نام پزشکیان را از صندوق های رأی بیرون آوردند، هشدار می دهد به مسعود پزشکیان داد که، برای بقاء دولت خود باید فرمانبردار باشد.

دموکراسی هست و پشتیبانی مردمی دارند؛ فرقی هم نمیکند چه درصدی از مردم رأی داده باشند!

رئیس جمهور منتخب لازم است مراحل را طی کند تا بتواند با روند قانونی، در ساختمان ریاست جمهوری در خیابان پاستور مستقر و کابینه خود را تشکیل داده و به مجلس شورای اسلامی معرفی نموده و رأی اعتماد بگیرد تا بتواند وظایف دولت خود را آغاز کند.

مرحله اول بعد از انتخابات تنفیذ توسط رهبر انقلاب علی خامنه ای و با صدور حکم از سوی وی رئیس جمهور منتخب تأیید می شود. پس از تنفیذ نوبت به مرحله تحلیف میرسد، مراسمی از طرف مجلس شورای اسلامی، رسانه اینترنتی دوچه وله از جانب خبرگزاری ایرنا خبر داده که مراسم تحلیف احتمالاً روز ۱۴ یا ۱۵ مرداد برگزار خواهد شد. بر اساس اصل ۱۲۱ قانون اساسی، رئیس جمهور در مجلس شورای اسلامی و در حضور رئیس قوه قضائیه و اعضای شورای نگهبان، و مهمانان داخلی و خارجی سوگند یاد کرده و سوگندنامه ریاست جمهوری را امضا می کند.

مراحل تشکیل دولت به اینجا هم ختم نمی شود. بر اساس قانون اساسی، بعد از مراسم تحلیف، رئیس جمهور قسم خورده ۱۵ روز فرصت دارد، وزرای خود را انتخاب کرده و کابینه خود را به مجلس شورای اسلامی معرفی کند. جلسات رأی اعتماد مجلس ممکن است چندین روز به درازا کشیده شود و رئیس جمهور باید در مجلس حضور یافته و از وزرای منتخب خود دفاع کند و از مجلس درخواست رأی اعتماد کند. جالب توجه اینکه انتخاب وزرا تنها بظاهر



ناخدا محمد فارسی

قدرت واقعی ایران در دست رهبر جمهوری اسلامی آیت الله علی خامنه ای است. خامنه ای از طریق دفتر بیت رهبری تمام ارگان های اثر گذار در دولت را در اختیار دارد از جمله شورای نگهبان، سازمان اقتصادی-نظامی سپاه پاسداران، شورای عالی امنیت ملی، کنترل اداری استانهای کشور از طریق گماردن استانداران سپاهی و امام جمعه های منتخب خود، وزارت نفت، وزارت کشور، صدا و سیما جمهوری اسلامی، نهادهای امنیتی و اقتصادی وابسته به بیت رهبری، و وزارت خارجه خارجه. بنابراین امکان اعمال مدیریت دولتی که جوایگوی مردم ایران باشد، از سوی هر رئیس جمهوری، در حال حاضر امکان پذیر نیست اعم از رئیس جمهور اصلاح طلب یا اصولگرا.

در حالی که رئیس جمهور برابر با اصل ۱۲۱ قانون اساسی توسط مردم ایران انتخاب می شود، اما رژیم آیت الله علی خامنه ای نسبت به حقوق شهروندی مردم ایران بی تفاوت است! خامنه ای و آخوندهای نظام اسلامی مردم ایران را امت میدانند و انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخاب رئیس جمهوری تنها استفاده ابزاری از ارکان دموکراسی است برای نشان دادن به جهان غرب، تا بتوانند به جهان غرب بگویند در ایران

در صورتیکه رئیس جمهور برابر با منویات رهبر انقلاب انجام وظیفه نماید با وی تعامل خواهند داشت، و اگر پزشک‌ها و دولت او خارج از فرمان علی خامنه ای قدم بردارد تعاملی در کار نخواهد بود. رئیس ستاد ارتش و فرمانده ارتش هم پیام‌های تبریک در همین زمینه برای پزشک‌ها ارسال داشتند.

افزون بر این آیت الله علی خامنه ای حرف آخر را به پزشک‌ها یادآورد شد، «اگر ملت ایران بخواهد منافع ملی را حفظ کند و عمق راهبردی خودش را در منطقه حفظ کند، به یک رئیس‌جمهور فعال، پرکار و معتقد به میانی اسلامی نیاز دارد. گروه‌ها و احزابی بوده‌اند که وقتی در جایگاه قدرت قرار گرفتند، آن‌گونه که نیاز بود حرکت انقلاب را شتاب بخشیدند و گاهی به دنبال تغییر ریل بودند.»

آیا میتوان با چنین وضعیتی مسعود پزشک‌ها را رئیس‌جمهور منتخب مردم و رئیس دولت دانست؟ آیا پزشک‌ها میتوانند به وعده‌های انتخاباتی خود عمل کنند؟ وعده‌های وی از جمله عدالت اجتماعی، توسعه متوازن و اصلاحات ساختاری، متعهد به یک سیستم اقتصادی شفاف، مبارزه با فساد و ارتقاء رشد اقتصادی چشمگیر بوده. اعتقاد او بر این است با اصلاح ساختارهای اقتصادی، ایجاد فضای مساعد برای سرمایه‌گذاری، کاهش تنش‌های بین‌المللی و بازگرداندن دیپلماسی فعال و تعامل سازنده با جهان، اقتصاد ایران که ارتباط مستقیم با معیشت و رستگاری ملت دارد را شکوفا خواهد کرد. وی متعهد شده نقش فعال و برابری زنان در تمامی عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را تأمین نماید (۲). بسیاری از ناظران ادعای پزشک‌ها را تنها در حد کمپین‌های انتخاباتی با هدف کشاندن مردم به پای صندوق‌های رای دانستند و معتقدند، او قدرت چندانی در ایجاد تحول سیاسی-اقتصاد-امنیتی در ایران ندارد، زیرا مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رئیس‌جمهور بالاترین مقام سیاسی کشور نیست. پزشک‌ها تنها مسئول اجرای سیاست‌های دولتی است که خط مشی آن را علی خامنه‌ای تعیین می‌کند.

در راستای سیاست خارجی، پزشک‌ها حمایت خود از حزب الله لبنان را ابلاغ و کشور اسرائیل را یک کشور اشغالگر مورد خطاب قرار داده و محکوم کرد. وی اذعان داشت از تمام گروه‌های مختلف نیابتی مانند حزب الله لبنان، حماس، محور مقاومت در عراق، سوریه و یمن پشتیبانی خواهد کرد. رسانه رادیو فردا در گزارشی خبر داده مسعود پزشک‌ها، روز دوشنبه ۱۸ تیر در پیامی به حسن نصرالله، دبیرکل حزب الله لبنان، پشتیبانی جمهوری اسلامی از «مقاومت» را اعلام داشته و گفته است این حمایت «با قدرت تداوم خواهد داشت (۳)».

مقام‌های جمهوری اسلامی به گروه‌های نیابتی رژیم در منطقه خاورمیانه مانند حزب الله لبنان، گروه افراطی-تروریستی حماس، جهاد اسلامی فلسطین، حوثی‌های یمن و گروه‌های شیعه شبه نظامی در عراق با لقب «محور مقاومت» پشتیبانی تسلیحاتی و مالی میدهد و پزشک‌ها قبل از نشستن بر مسند ریاست جمهوری این پشتیبانی را مورد تأیید قرار داده است. رئیس‌جمهور منتخب ایران همچنین اسرائیل را به اعمال «سیاست‌های جنگ‌افروزانه و جنایتکارانه» علیه فلسطینی‌ها و دیگر ملت‌های منطقه خاورمیانه متهم کرده است. خبرگزاری رویترز در این زمینه نوشته است که این اظهارنظر نشان می‌دهد سیاست‌های منطقه‌ای ایران در دولت «به اصطلاح میانه رو» مسعود پزشک‌ها «بی‌تغییر» خواهد ماند.

آویگدور لیبرمن، عضو پیشین کابینه ائتلافی دولت نتانیاهو، ۸ ژوئیه ۲۰۲۴، در گفت و گو با رسانه اسرائیل نشانال گفته است "بدون شکست دادن ایران" بقای اسرائیل تضمین نمی‌شود (۴). او افزوده «اگر بتوانیم شکست ایران را مدیریت کنیم، همه چیز در جای خود قرار می‌گیرد، حتی آزادی گروگان‌ها.» وی نیز مانند نتانیاهو هشدار داده است که هم اکنون اسرائیل در چند جبهه می‌جنگد که سرچشمه اصلی آن رژیم اسلامی در ایران است. بدون ایران، نه حزب الله، نه جهاد اسلامی و نه حماس وجود خواهند داشت.

از سوئی رهبران کشورهای اروپایی در مورد پیروزی پزشک‌ها در انتخابات ریاست جمهوری سکوت کرده و

واکنشی چندانی نشان نداده‌اند، یا محتاطانه واکنش نشان داده اند. نیلا مسرالی، مسئول جدید سیاست خارجی اتحادیه اروپا، شامگاه شنبه، ۱۶ تیر، با انتشار پیامی در شبکه اجتماعی اکس، پیروزی پزشک‌ها را تبریک گفت و نوشت: «ما در راستای سیاست کلیدی تعامل اتحادیه اروپا آماده تعامل با دولت جدید ایران هستیم!» «این درحالی است که اتحادیه اروپا در چند سال گذشته شاهد شرارت‌های رژیم اسلامی در اروپا بوده و پارلمان این اتحادیه سپاه پاسداران رژیم اسلامی را یک سازمان تروریستی شناخته است.

علازمه انتخابات نمایشی ریاست جمهوری ایران و انتخاب نماینده اصلاح طلبان مسعود پزشک‌ها، با توجه به مراتب بالا بهبود بخشیدن به گرفتاری معیشتی و حقوق بشری مردم ایران و کاهش تنش در خاورمیانه و جهان انتظاری واهی خواهد بود. پزشک‌ها پیش از انتخاب و پس از آن در سخنرانی و ارتباط با بعضی کشورهای خاورمیانه از جمله ارسال پیامی به دبیر حزب الله لبنان شیخ حسن نصرالله نشان داد با انتخاب وی تغییری در، سیاست حکومت و حاکمیت علی خامنه ای نسبت به پشتیبانی رژیم از گروه‌های تروریستی از جمله حزب الله لبنان، بوجود نخواهد آمد.

اما میتوان نتیجه گرفت که مردم ایران با تحریم انتخابات ریاست جمهوری و بعبارتی شامورتی بازی علی خامنه ای، قدرت مدنی خود را بار دیگر ابراز و نشان داد و به حاکمیت جابرانه علی خامنه ای «نه» گفتند. ملت ایران منتظر فرصت برای عبور از رژیم اسلامی در ایران است و تا تحقق آن از پای نخواهند نشست.

به گواهی رویدادهای اجتماعی و سیاسی دو سه دهه اخیر، اکثر مردم ایران سال‌هاست که مخالف وضع موجود بوده و خواستار تغییر، اصلاح یا براندازی حکومت‌اند، و در قالب مخالفت مدنی از نوع اعتراضات سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و جنبش اعتراضی «زن زندگی آزادی» در سال ۱۴۰۱ سعی خود را کرده و هزینه بسیار بالایی نیز پرداخته اند.

- 1 - <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1403/04/16/3117585/>
- 2 - <https://www.dw.com/fa-ir/AF/a-69583738>
- 3 - <https://www.radiofarda.com/a/pezeshkian-reaffirms-policy--about-iran-proxies/33026840.html>
- 4 - <https://www.dw.com/fa-ir/AA/a-69596499>

عملیاتی کردن قدرت مدنی خود به آن آلترناتیو نیاز دارد تا بتواند بار دگر به میدان بیاید و رژیم تا دندان مسلح و سرکوبگر اسلامی را تغییر دهد. آیا میتوان به سازمان های مخالف، روشنفکران و فرهیختگان امید بست؟ هر چند مشکل است اما امکان نا پذیر نیست.

پاینده مردم مبارز ایران
ناخدا محمد فارسی
۱۰ ژوئیه ۲۰۲۴

اکنون توپ در دست مخالفان رژیم اسلامی ایران است که حرکتی از خود نشان داده و با همدلی با مردم ایران با هم تعامل نموده و با گردهمایی و ایجاد کنگره ملی، اپوزیسیون واقعی رژیم را تشکیل داده و آلترناتیو رژیم را به مردم ایران و جهان ارایه دهند. هر چند تأثیرپذیری سیاسی مردم از گروه های مخالف به خصوص سازمان های سیاسی، روشنفکران و فرهیختگان نیز محل تردید بسیار است. اما مردم ایران برای



وقتی از همبستگی حرف می‌زنیم از چه سخن می‌گوییم؟



بر خلاف اصولی مثل عدالت و آزادی، همبستگی تا قبل از میانه‌ی قرن نوزدهم، یعنی کمی پیش از آنکه به شعار جنبش کارگری تبدیل شود، مفهوم سیاسیِ پرطرفداری نبود. [1] اما تبارشناسیِ این مفهوم نشان می‌دهد که ریشه‌هایش را باید در رِم باستان جست، جایی که این ایده حاکی از نوعی قول و قرار مالی و حقوقی بود. این اصطلاح در اصل از مفهوم حقوقی «دین جمعی» (obligatio in solidum) مشتق می‌شود، یعنی بدهی‌ای که بازپرداخت آن بر عهده‌ی چند نفر است و تک‌تک بدهکاران در قبال بازپرداخت کل بدهی مسئولیت دارند. [2] این واژه در متون فرانسوی‌زبان قرون هفدهم و هجدهم به‌عنوان اصطلاحی حقوقی و تجاری به کار می‌رفت، تا اینکه سرانجام در سال ۱۸۰۴ در بخشی از «قانون مدنی» ناپلئون – ذیل عنوان «دیون جمعی» – گنجانده و تثبیت شد. [3] در طول قرن نوزدهم، تعداد زیادی از حقوق‌پژوهان از این منظر به بررسی رابطه‌ی میان حقوق رمی و فرانسوی مشغول بودند، اما کاربرد امروزیِ این واژه در زمان «انقلاب صنعتی» آغاز شد. در آن دوران، کارگران، سوسیالیست‌ها و جنبش سیاسی «همبستگی‌خواهی» در فرانسه این مفهوم را برگزیدند تا در تحولات اجتماعی پرشورِ زمانه چیراگی فرا روی آنها باشد. همبستگی نه تنها به یکی از عوامل اتحاد استثماری‌شدگان بلکه به ابزاری برای اصلاح‌طلبان ثروتمندتر تبدیل شد تا به کمک آن به حل مشکلات ناشی از سرمایه‌داری عنان‌گسیخته بیندیشند.

در ایجاد آنچه امروز «نظام رفاه عمومی» می‌خوانیم، نظامی که هدفش تضمین حداقلی از زندگی آبرومندانه برای شهروندان است، نقش مهمی داشت. [5] بنابراین، همبستگی در ساده‌ترین معنا حاکی از نوعی ثبات است. از نظر ریشه‌شناختی، همبستگی (solidarity) با واژه‌ی solid، مشتق از کلمه‌ی لاتین solidus، به معنای «قوی، محکم و بادوام»، [6] ارتباط دارد. به نظر امیل دورکیم و جامعه‌شناسان پس از او، همبستگی یکی از معیارهای انسجام گروهی است. [7] به طور کلی می‌توان گفت که همبستگی چیزی است که یک گروه را به هم پیوند می‌دهد – همان احساس درونی ارتباط و پیوند متقابل حاصل از، مثلاً، زندگی در یک خانه، تحصیل در یک دانشگاه یا طرفداری از یک تیم ورزشی.

آن دسته از اندیشمندان قرن نوزدهم که با حدیث به تأمل و نگارش درباره‌ی ایده‌ی همبستگی پرداختند اغلب بدن انسان را مثال می‌زدند که اندام‌های گوناگونی – دست، پا، چشم، زانو، ریه و طحال – دارد که در کنار یکدیگر کار می‌کنند و گُل واحدی را می‌آفرینند. [4] آنها در دوران ظهور نوعی نظام اقتصادی جدید، تقسیم صنعتی کار، و مهاجرت انبوه از مزارع روستایی به شهرها می‌زیستند، پدیده‌هایی که هم محرومیت می‌آفرید و هم امکاناتی را فراهم می‌کرد. در پی افزایش شهرنشینی و تشدید پیچیدگی جامعه، اولین نظریه‌پردازان همبستگی خوش‌بینانه امیدوار بودند که مردم به درهم‌تنیدگی سرنوشت خود پی ببرند و همیاری به یکی از ارزش‌های محوری نظم اجتماعی نوظهور تبدیل شود. به گمان آنها، همبستگی همچون چسبی بود که از تکه‌تکه شدن جامعه‌ای دائم‌التغییر جلوگیری می‌کرد. استدلال‌های آنان

اما این بدان معنا است که همبستگی همیشه نیرویی مثبت یا عامل پیشرفت و تغییر نیست؛ این پیوندها می‌تواند بر حسب جامعه و شرایط، بی‌اثر، ارتجاعی یا متحول‌کننده باشد. به قول آلن سوپو، نظریه‌پرداز حقوقی فرانسوی، «در واقع، معنای عام‌تر همبستگی عبارت است از آنچه به یک گروه انسانی قوام می‌بخشد، عاری از هرگونه پیش‌فرض درباره‌ی ماهیت و ترکیبِ چسبی که اعضای این گروه را به یکدیگر پیوند می‌دهد.» [8]

همبستگی پیوندهای درون‌گروهی پرشوری می‌آفریند، و این پیوندها می‌تواند دیگرسازیِ خشونت‌آمیز را توجیه کند، و این همان چیزی است که در مورد همبستگی انحصاری برتری‌طلبان سفیدپوست، نخبگان حاکم، و ناسیونالیست‌های افراطی می‌بینیم. همبستگی، در شکل ارتجاعی‌اش، چیزی نیست جز برقراری پیوندی آسان میان آدم‌های شبیه به هم و طرد اغلب ستیزه‌جویانه‌ی آدم‌های متفاوت. این همان چیزی است که کوین فیلپس، عضو سابق حزب جمهوری‌خواه آمریکا، «همبستگی مقابله‌جویانه» می‌خواند و می‌خواست با ترویج آن اکثریتی جمهوری‌خواه برای مقابله با جنبش‌های اجتماعی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ایجاد کند. و این همان چیزی است که امروز به نیروهای دست‌راستی در سراسر دنیا جان می‌بخشد.

بر عکس، ما به چیزی علاقه داریم که آن را «همبستگی متحول‌کننده» می‌نامیم - نوعی از همبستگی که نیروی محرکه‌ی جنبش حقوق مدنی و دیگر جنبش‌هایی بود که می‌خواستند دایره‌ی شمول را گسترش دهند و ماهیت جامعه را تغییر دهند. در این کتاب هر جا که واژه‌ی **همبستگی** را به کار می‌بریم منظورمان این نوع همبستگی است: نیرویی که موفق به احقاق حق رأی عمومی شد، هشت ساعت کار روزانه و تعطیلاتِ آخر هفته را تثبیت کرد، نظام خدمات رفاهی عمومی را پدید آورد، بساط قوانین تفکیک نژادی را برچید، حقوق معلولان را در قانون گنجانند، و دستاوردهای فراوان دیگری در پی داشت. حامیان لغو برده‌داری در قرن نوزدهم، جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ملی در قرن بیستم، و فعالان مدافع لغو بدهی دولتی در قرن بیست‌ویکم همگی به لطف همبستگی جهانی با یکدیگر پیوند یافتند؛ همبستگی همان

رشته‌ای است که زنان، اقلیت‌های جنسی، و همچنین کارگران و بدهکارانی را که امروز برای برابری و آزادی مبارزه می‌کنند به یکدیگر پیوند می‌دهد. همبستگی متحول‌کننده هم وسیله است و هم هدف؛ هم فرایند مبارزه در کنار یکدیگر است و هم راهی است برای توصیف جامعه‌ای عادلانه‌تر و منکی بر همیاری بیشتر. [9]

آن دسته از اندیشمندان قرن نوزدهم که با جدیت به تأمل و نگارش درباره‌ی ایده‌ی همبستگی پرداختند اغلب بدن انسان را مثال می‌زدند که اندام‌های گوناگونی - دست، پا، چشم، زانو، ریه و طحال - دارد که در کنار یکدیگر کار می‌کنند و کل واحدی را می‌آفرینند.

همبستگی ارتجاعی یا مقابله‌جویانه بر هویت‌های (معمولاً نژادی، دینی، طبقاتی یا ملی) خاص تأکید می‌کند و می‌خواهد با طرد آدم‌های متفاوت به گروه کوچکی سود برسند، در حالی که همبستگی متحول‌کننده خواهان ایجاد نظام‌های عام‌المنفعه است. همبستگی متحول‌کننده پیوند اساسی نوع بشر را به ما یادآوری می‌کند، و ما را به‌رغم تفاوت‌های ظاهری با دیگران مرتبط می‌سازد. از این نظر، همبستگی متحول‌کننده نه تنها پیوند می‌دهد بلکه اختلافات را برطرف می‌کند. دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم به‌شدت متأثر از همبستگی ارتجاعی و همبستگی متحول‌کننده است. اما در این کتاب بیش از هر چیز به نیروی سازنده‌ی همبستگی متحول‌کننده، و نقش آن در مبارزه با استراتژی‌های ارتجاعی تفرقه بینداز و حکومت کن، می‌پردازیم.

درک ما از همبستگی متحول‌کننده با بسیاری از پدیده‌های رایجی که در ظاهر به همبستگی شباهت دارد متفاوت است. امروز اغلب ما را به نیکوکاری، نوع‌دوستی، مراعات و حمایت فرا می‌خوانند و از ما می‌خواهند که همدل و مهربان باشیم؛ اما به نظر ما این چیزها با همبستگی فرق دارد زیرا در همه‌ی این موارد بار مسئولیت بر دوش فرد است نه جمع. افزون بر این، تمام این موارد متکی است بر برانگیختن احساس گناه یا ترحم، و نه احساس مسئولیت مشترک یا سرنوشت مشترک. [10] به همین ترتیب، ثروتمندان و قدرتمندان هم می‌توانند

در قالب کارهای ظاهراً شرافتمندانه‌ای مثل کمک‌های خیریه و انسان‌دوستانه دست تقدی به سر فرودستان بکشند، بی‌آنکه احساس کنند خودشان در نظام‌های مولد فقر، ستم، و تخریب محیط زیست نقش دارند - همان نظام‌هایی که ثروت و قدرتشان را مدیون آن هستند. بنگاه‌های تجاری این بازی را به‌خوبی یاد گرفته‌اند. برای مثال، در سال ۲۰۲۰ مک‌دونالد با انتشار آگهی تبلیغاتی در اینترنت ادعا کرد که از «قربانیان ستم نظام‌مند» حمایت می‌کند، و این در حالی بود که خودش دستمزدهای ناچیزی به کارکنانش می‌پرداخت؛ بانک چی‌پی مورگان، بانک آمریکا و دیگر بنگاه‌های تجاری هم قول دادند که میلیاردها دلار را صرف عدالت نژادی کنند - اما در واقع این مبالغ را به وام‌ها و سرمایه‌گذاری‌هایی اختصاص دادند که به آنها اجازه می‌داد هم منافع مالی کسب کنند و هم حسن‌شهرت بیابند. [11] این شبه‌همبستگی‌ها به هیچ‌وجه به درد اقدام جمعی متحول‌کننده نمی‌خورد، و گاهی حتی با آن ناسازگار است. غلبه بر تهدیدات پیش روی ما، از نژادپرستی ساختاری تا تغییرات اقلیمی، به چیزی بیش از ژست‌های خودستایانه احتیاج خواهد داشت. ایجاد جامعه‌ای عادلانه و بالنده مستلزم آن است که اعضایش برای یکدیگر فداکاری کنند.

حمایت، نوع دوستی، و ارائه‌ی کمک‌های خیریه و انسان‌دوستانه سلسله‌مراتب‌محورند، اما همبستگی متحول‌کننده مبتنی بر برابری و همیاری است. شبه‌همبستگی‌ها اغلب بر نظام‌های ناعادلانه و قدرتمندانی که از آنها سود می‌برند سرپوش می‌گذارد، اما همبستگی متحول‌کننده می‌خواهد ساختارهای ظالمانه را از میان بردارد. بنابراین، بر وجوه اشتراک تأکید می‌کند و هم‌زمان به نظر و عاملیت کسانی که اغلب به سکوت واداشته یا به حاشیه رانده شده‌اند، اولویت می‌دهد. همبستگی متحول‌کننده مستلزم آن است که دست در دست یکدیگر با خطرات مهم روبه‌رو شویم، نه اینکه از موضعی برتر برای دیگران نسخه بپیچیم یا از طرف آنها حرف بزنیم. دابلیو. ای. بی. دو بویس جان کلام را درین خصوص بیان کرده است: «آگاهی از انسانیت همه‌ی آدمیان، آگاهی از وحدتی مقدس در پس این‌همه کثرت، صرفاً به معنای وضع نوعی اصل موضوعه نیست بلکه به معنای شناختی مستقیم، واقعی و عمیق از همسایگانمان، فرادست و فرودست، سفید و سیاه، کارفرما و کارمند ... است.» [12]

همبستگی متحول‌کننده درک هر فرد از نفع شخصی را ارتقا می‌دهد، و اجتماعات جدیدی ورای تمایزات اجتماعی، اختلافات طبقاتی و مرزهای نظامی‌شده می‌آفریند. همبستگی متحول‌کننده نه تنها گروه‌های به‌حاشیه‌رانده و استثمارشده را متحد و قدرتمند می‌کند بلکه به لطف آن حتی کسانی هم که خودشان مستقیماً در معرض ظلم و ستم نیستند داوطلبانه به مبارزه با بی‌عدالتی می‌پیوندند. نمونه‌های فراوانی از این گروه دوم می‌توان یافت. برای مثال، سفیدپوستان مدافع لغو برده‌داری که جان و آبروی خود را برای مبارزه با برده‌داری به خطر انداختند، از جمله جان براون شورشی و سارا و آنجلینا گرمکه، که علیه پدر برده‌دارشان طغیان کردند، یا فردریش انگلس، فرزند یک خانواده‌ی کارخانه‌دار، که ثروتش را صرف تأمین هزینه‌ی فعالیت‌های مارکس و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر کرد. از آغاز همه‌گیری ایدز، شهروندان کشورهای ثروتمند به فعالیت سازمان‌یافته علیه صنعت داروسازی روی آورده‌اند تا دسترسی اهالی کشورهای فقیر به داروهای

شفابخش را تضمین کنند. اکنون بسیاری از ارائه‌دهندگان خدمات درمانی در آمریکا با سرپیچی از ممنوعیت سقط جنین و قوانین ضد ترنس‌ها به نیازمندان خدمت می‌کنند. شبکه‌هایی از فعالان هم وجود دارد که به عبور مهاجران از بیابان‌های آمریکا یا دریای مدیترانه، یا به زندانیان کنونی و سابق کمک می‌کند.

نیروی محرکه‌ی این افراد نه نوع‌دوستی یا دلسوزی بلکه درک این واقعیت است که رهایی هر انسانی در گرو رهایی دیگران است. همان‌طور که یوجین دبز در سال ۱۹۱۸ گفت، «تا زمانی که طبقه‌ی پایینی وجود دارد، من عضو آن هستم، و تا زمانی که مجرمی وجود دارد، من هم مجرم هستم، و تا زمانی که یک نفر زندانی است، من هم آزاد نیستم.» [13] یک قرن پس از او، دِراک پورنل، وکیل و نویسنده‌ی جوانی که در اعتراضات فرگوسن در ایالت میزوری مشارکت داشت، در سخنانی شبیه به دبز از سفیدپوستان خواست که به نشانه‌ی همبستگی به جنبش مخالفت با خشونت پلیس بپیوندند: «می‌خواستم بفهمند که خشونت نژادی برای آنها هم بد است. حامی همدلی می‌کند. اما پایان دادن به برتری سفیدپوستان محتاج همدلی کمتر، و تعهد، مخاطره‌جویی و فداکاری بیشتر است.» [14]

در دهه‌ی اخیر، شاهد ظهور جنبش‌های اجتماعی فراوانی در گوشه و کنار دنیا بودیم که فراسوی مرزهای نژادی، جنسی، جنسیتی، طبقاتی، دینی و ملی به همبستگی انجامید. در سال ۲۰۱۱، جنبش «اشغال وال استریت» نابرابری را در کانون بحث سیاسی در آمریکا قرار داد - موضعی که مدت‌ها از سوی رسانه‌های جریان اصلی و مقام‌های رسمی نادیده گرفته شده بود. این جنبش تعریف گسترده‌تر جدیدی از ۴ «ما» در برابر «آنها» ارائه داد و از «۹۹ درصد» در برابر «۱ درصد» سخن گفت و به این ترتیب زمینه را برای نوزایی کنشگری مهیا کرد. «جان سیاهان اهمیت دارد»، اعتراضات اقلیمی مربوط به احداث خط لوله‌ی نفت در اراضی بومیان آمریکایی در استندینگ راک در داکوتای شمالی، و جنبش «من هم» باورهای رایج را متزلزل کرد. این جنبش‌ها دستاوردهای ملموسی داشت، از جمله اصلاحات در انتظامات

پلیسی محلی، تقویت تدابیر مربوط به حفظ محیط زیست و سرمایه‌گذاری در این حوزه، و جلب توجه به مزاحمت جنسی (در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۲۱ حدود سیصد قانون مُلهم از جنبش «من هم» در مجالس ایالتی آمریکا تصویب شد). [15] تجدیدقوای جنبش کارگری و رونق فزاینده‌ی سوسیالیسم دموکراتیک، از جمله موفقیت‌های انتخاباتی سوسیالیست‌ها، حاکی از نارضایتی عمیق از وضع موجود و تمایل روزافزون مردم عادی به تلاش برای بر هم زدن توازن قوا در جامعه‌ی بُرد و باخت‌محور است. [16]

همان‌طور که انتظار می‌رود، مخالفت‌های عمومی با وضع موجود با مقاومت شدید راست‌گرایانی مواجه شده است که با تمام قوا می‌کوشند تا سد راه جنبش‌های ترقی‌خواه شوند یا آنها را به بیراهه بکشانند. افزون بر این، جنبش‌های مردمی اغلب دچار تنش‌های درونی‌اند زیرا افراد و گروه‌هایی که باید با یکدیگر در ائتلاف باشند به صورت واحدهای جداگانه فعالیت می‌کنند یا، از آن هم بدتر، در قالب جناح‌های رقیب ظاهر می‌شوند. وقتی که آرمان یا هدف بزرگی داریم که دستیابی به آن دشوار به نظر می‌رسد ممکن است وسوسه شویم که بر سر اختلافات کوچک با اطرافیان خود درگیر شویم - و هرگاه مخالفان جنبش‌های مترقی قدرت می‌یابند و از پیش‌روی باز می‌مانیم چنین وسوسه‌ای تشدید می‌شود. کنشگران قدرت سیاسی رسمی ندارند و بنابراین ابزار اصلی‌شان اعتراض و ایجاد ناآرامی در فضای عمومی است؛ در نتیجه، به‌آسانی می‌توان آنها را به حاشیه راند و خام، ساده‌اندیش، نامعقول و مزاحم خواند. مخالفان جنبش‌های ترقی‌خواه با تمام قوا می‌کوشند تا از اختلافات درونی این جنبش‌ها سؤاستفاده کنند و اشتباهات آنها را بزرگ جلوه دهند تا حامیان بالقوه‌ی این جنبش‌ها را دلسرد کنند. در چنین شرایطی حفظ همبستگی بیش از پیش ضروری است

Individual and Social Conscience', in *The Aims of Religious Education: The Proceedings of the Third Annual Convention of the Religious Education Association*, Boston, 12-16 February 1905, pp. 53-55. Chicago: Executive Office of the Religious Education Association, 1905.

[13] Eugene V. Debs, 'Statement to the Court' (September 18, 1918), in *Voices of a People's History of the United States*, edited by Howard Zinn and Anthony Arnove. New York: Seven Stories, 2004: 297.

[14] Derecka Purnell, *Becoming Abolitionists: Police, Protests, and the Pursuit of Happiness*. New York: Astra Publishing House, 2021: 91.

[15] Rashawn Ray, 'Black Lives Matter at 10 Years: 8 Ways the Movement Has Been Highly Effective', Brookings Institution, 12 October 2022; John Gramlich and Khadijah Edwards, 'Black Lives Matter Tops List of Groups That Black Americans See as Helping Them Most in Recent Years', Pew Research Centre, 10 October 2022; Lisa Friedman, 'Standing Rock Sioux Tribe Wins a Victory in Dakota Access Pipeline Case', *New York Times*, 25 March 2020; Jamillah Bowman Williams and Elizabeth Tippett, 'Five Years On, This Is What #MeToo Has Changed', *Politico*, 14 October 2022.

[16] Maurice Isserman, 'Congress Now Has More Socialists Than Ever Before in Human History', in *These Times*, 11 January 2012.

[17] Sara Nelson, 'Solidarity Is a Force Stronger Than Gravity'. *Jacobin*, 16 August 2019.

Bachelier, 1830.

[5] J. E. S. Hayward, 'The Official Philosophy of the French Third Republic: Leon Bourgeois and Solidarity', *International Review of Social History* 6, no. 1 (1961): 19-48.

[6] نگاه کنید به

Oxford English Dictionary, https://www.oed.com/dictionary/solid_adj?tab=etymology

واژه‌نامه‌ی **میردام-وبستر** واژه‌ی *solidus* را چنین تعریف می‌کند: «یک سکه‌ی طلا در رم باستان که در دوران امپراتور کنستانتین (قرن چهارم) ضرب شد... و تا زمان سقوط امپراتوری بیزانس (قرن پانزدهم) رایج بود.»

<https://www.merriam-webster.com/dictionary/solidus>

[7] Emile Durkheim, *The Division of Labor in Society*. 1893; New York: Free Press, 1997.

[8] Alain Supiot, 'Grandeur and Misery of the Social State', *New Left Review*, July/August 2013.

[9] این طبقه‌بندی متکی بر نظرات دیگر نویسندگان است: کورت باپرتز درباره‌ی همبستگی عملی و هنجاری نوشته است (۱۹۹۹)؛ کریستوفر هیز از همبستگی معمولی و همبستگی اعجاب‌انگیز سخن گفته است (۲۰۰۶)؛ سلی شولتز به همبستگی مدنی، همبستگی اجتماعی و همبستگی سیاسی پرداخته است (۲۰۰۸)؛ دیوید فیتزستون همبستگی را رابطه‌ای متحول‌کننده دانسته است (۲۰۱۲)؛ نیتان روشل دوفورد از تقابل همبستگی دموکراتیک و همبستگی ضداجتماعی سخن گفته است (۲۰۲۲).

[10] برای نقدی بر «سیاست مراعات‌محور» نگاه کنید به

Olufemi Taiwo, *Elite Capture: How the Powerful Took Over Identity Politics*. Chicago: Haymarket Books, 2022.

[11] Tracy Jan, Jena McGregor and Meghan Hoyer. 'Corporate America's \$50 Billion Promise: A Post Analysis of Racial Justice Pledges After George Floyd's Death Reveals the Limits of Corporate Power to Effect Change.' *Washington Post*, 21 August 2021.

[12] W. E. B. Du Bois, 'The

کسانی که برای عدالت مبارزه می‌کنند باید خودشان جلوه‌ای از مزایای همبستگی — شجاعت، کنجکاو، تعهد و فروتنی — باشند، یعنی همان صفاتی که امیدوارند در دنیا رواج یابد. در سال ۲۰۲۰، سارا نلسون، رئیس اتحادیه‌ی مهمانداران و یکی از برجسته‌ترین فعالان کارگری نسل خود، فلسفه‌ی سازمان‌دهی از دید خود را در دو جمله خلاصه کرد: «اعتصاب تاکتیک است، همبستگی قدرت ما است.» [17] ما در تکمیل حرف او می‌گوییم: همبستگی صرفاً قدرت ما نیست، بلکه باید روش و هدف ما هم باشد — راه ما و مقصد ما، وسیله‌ی ما و هدف ما.

برگردان: عرفان ثابتی

لیا هانت-هندریکس دانش‌آموخته‌ی دوره‌ی دکترای «دین، اخلاق و سیاست» در دانشگاه پرینستون است و پایان‌نامه‌اش به «اخلاق همبستگی» اختصاص داشته است. او از بنیان‌گذاران دو سازمان آمریکایی برای کمک به جنبش‌های ترقی‌خواه است. آسترا تیلور نویسنده، مستندساز و فعال اجتماعی است. از میان آثار او می‌توان به **تریبون مردم** (برنده‌ی «جایزه‌ی کتاب آمریکا») اشاره کرد. آنچه خواندید برگردان گزیده‌هایی از مقدمه‌ی کتاب زیر است:

Leah Hunt-Hendrix and Astra Taylor (2024) *Solidarity: The Past, Present, and Future of a World-Changing Idea*, Pantheon.

[1] برای توضیحی مبسوط درباره‌ی تاریخچه‌ی این مفهوم، نگاه کنید به فصل اول پایان‌نامه‌ی لیا هانت-هندریکس

The Ethics of Solidarity, Princeton University, 2013.

[2] J. E. S. Hayward, 'Solidarity: The Social History of an Idea in Nineteenth Century France', *International Review of Social History* (1959): 261-284.

[3] *The French Civil Code*, Article 1197 (21 March 1804).

[4] Auguste Comte, *Cours de la Philosophie Positive*. Paris:

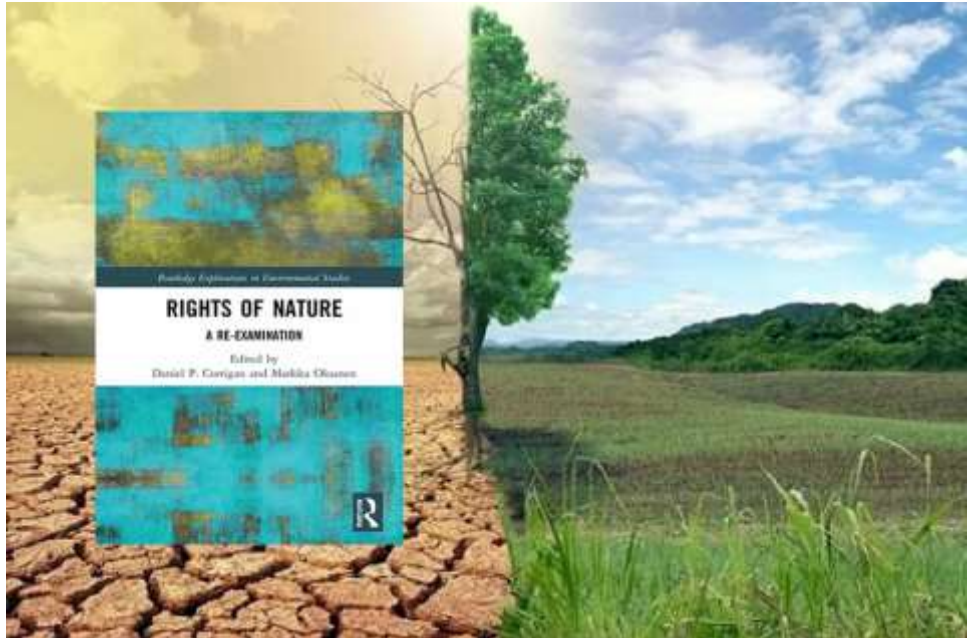
حقوق طبيعت

طبیعت را پذیرفته‌اند یعنی حقوق قانونی برای طبیعت و موجودات طبیعی — برای نمونه، رودخانه‌ها و جنگل‌ها و زیست‌بوم‌ها — را به رسمیت شناخته‌اند. با این حال اما این ایده که چنان چیزهای طبیعی حق‌دار یا ذی‌حق هستند هنوز برای بسیاری از ما غریب و ناآشنا و حتا خلاف عقل سلیم می‌نماید؛ هنوز این ایده بسیار انقلابی و سنت‌شکن می‌نماید.

کتاب حقوق طبیعت

رهیافتی جدی و سنجشگرانه به ایده‌ی حقوق طبیعت و هستومندهای طبیعی را در کتاب حقوق طبیعت: بررسی دوباره می‌توان یافت که به‌تازگی در انتشارات راتلج منتشر شده است. شماری از نویسندگان از چندین شاخه‌ی پژوهش در این کتاب قلم زده، ظرفیت‌ها و توانش‌های ایده‌ی حقوق طبیعت را واکاویده، و نشان داده‌اند که این ایده ممکن است مفاهیم حقوقی، درک ما از حق و ذی‌حق بودن، و بازشناخت یا به‌رسمیت‌شناسی حق در سامانه‌های حقوقی را از بن و پایه دگرگون کند.

با خواندن این کتاب می‌توان فهمید که از سال ۱۹۷۲ یعنی زمانی که استون آن مقاله‌ی آغازگر و طرح‌انداز را در زمینه‌ی حقوق طبیعت نوشت تاکنون چه پیشرفت‌هایی در این زمینه به انجام رسیده است. فصل‌های این کتاب به ما نشان می‌دهد که از آن زمان تاکنون چگونه و از طریق چه موضوع‌ها و اصول و مفاهیمی حقوق طبیعت در پهنه‌های گوناگون — از پهنه‌ی حقوق گرفته تا فلسفه و علوم اجتماعی — به کار رفته و پرورانه شده است.



Daniel P. Corrigan, Markku Oksanen: Rights of Nature. A Re-examination. London 2021

زیست‌بوم‌محور و حتا کل‌نگر دارند و زیست‌بوم‌ها و همه‌ی هستومندهای طبیعی و کل طبیعت را دارای حق می‌دانند.

در دوران معاصر بود که ایده‌ی حقوق طبیعت کم‌کم به درون گفتمان حقوقی و اخلاقی پا گذاشت و در دو دهه‌ی اخیر این ایده جایای خود را محکم کرده است. در تاریخچه‌ی این ایده در دوران معاصر معمولاً مهم‌ترین اثر را مقاله‌ای از کریستوفر د. استون می‌دانند با عنوان «آیا درختان باید موضعی داشته باشند؟» — به‌سوی حقوق قانونی برای موجودات طبیعی «که به سال ۱۹۷۲ منتشر شد. چنان‌که استون در این مقاله نشان می‌دهد تا آن زمان هنوز حرف و حدیث‌ها درباره‌ی حقوق طبیعت و موجودات طبیعی از بیان احساسات و دلنگرانی‌هایی برای طبیعت چندان فراتر نمی‌رفته است.

امروزه اما دیگر ایده‌ی حقوق طبیعت ایده‌ای جاافتاده است. در سال‌های اخیر کشورها و سامانه‌های قضایی گوناگونی در سراسر جهان هنجارهایی در زمینه‌ی حقوق

— آیا طبیعت هم دارای حق است؟ رهیافتی جدی و سنجشگرانه به ایده‌ی حقوق طبیعت و هستومندهای طبیعی را در کتاب حقوق طبیعت: بررسی دوباره می‌توان یافت که به‌تازگی منتشر شده است.

حق به چه موجوداتی تعلق می‌گیرد؟ امروز سخن گفتن از حقوق انسان‌ها در گفتارهای اجتماعی سیاسی بسیار رایج است — هرروزه از حقوق بشر، حقوق زنان، حقوق کودکان، حقوق اقلیت‌ها و حقوق بومیان و جز اینها می‌گوییم و می‌خوانیم و می‌شنویم. گامی فراتر این بوده که سخن از حق را از سطح انسانی فراتر برده و به موجودات نا-انسانی نیز بگسترانیم. برای نمونه، سخن از حقوق حیوانات هرچه بیشتر شنیده می‌شود. کسانی که رهیافتی زیست‌محور دارند ممکن است از این هم فراتر رفته و همه‌ی موجودات زنده یعنی جملگی حیوانات و گیاهان را صاحب حق بدانند. کسانی هم هستند که رهیافتی

از این گذشته، این کتاب ما را با بسی نمونه‌ها و رخدادهای حقوقی در دهه‌های اخیر که به ایده‌های حقوق طبیعت مربوط هستند — برای مثال، خدمات بوم‌سازگان (ecosystem services)، اندیشه‌های بومی، و احیای زیست‌بوم — آشنا می‌کند.

در این کتاب رویکردی فراگیر به ایده‌های حقوق طبیعت ارائه شده و این ایده از گونه‌گون نظرگاه‌های حقوقی و سیاسی و فلسفی و اجتماعی و بررسی و واکاوی شده است. در فصل یکم حقوق طبیعت در ارتباط با مفهوم‌های «شخصیت حقوقی» و «عاملیت حقوقی» بررسی شده است. در فصل دوم نویسندگان به‌طور مشخص متمرکز می‌شود بر این پرسش که ایده‌های حقوق طبیعت چگونه در دهه‌های اخیر بسط و گسترش یافته، و عوامل دخیل در این زمینه — از جمله نقش نگرش‌های فلسفی و فرهنگی و معنویت‌گرا — را شناسایی می‌کند. در فصل سوم ارتباط میان بومی‌اندیشی یا اندیشه‌های بومیان با پرورش ایده‌های حقوق طبیعت واکاوی می‌شود. در این فصل مطالعه‌ای موردی درباره‌ی حقوق طبیعت در کشور اکوادور بسیار خواندنی است. اکوادور تنها کشوری است که حقوق طبیعت را در قانون اساسی خود گنجانده است. جالب است که ایده‌های حقوق طبیعت در اکوادور پیوندی آشکار با اندیشه‌های بومیان در این کشور دارد. در فصل چهارم نویسنده مفهوم حقوق طبیعت را با تمرکز بر حقوق آب‌های طبیعی — برای مثال، حقوق رودخانه‌ها — به‌بوت‌های واکاوی می‌گیرد و بررسی می‌کند که آیا این ایده که بخش‌های طبیعت را شخصیت‌های حقوقی بدانیم می‌تواند سازوار باشد و آیا این کار دستاوردی برای طبیعت دارد.

در فصل پنجم دو گونه بسط در ایده‌های حقوق طبیعت بررسی می‌شود: یکی بسطی در سطح نظری که با اثر کریستوفر استون آغاز شد، و دیگری بسطی در سطح عملی که مثال بارزش گنجانیدن حقوق طبیعت در قانون اساسی اکوادور در سال ۲۰۰۸ است. نویسنده استدلال می‌کند که با نظر به نمونه‌ها در این زمینه می‌شود فهمید که ایده‌های حقوق طبیعت همیشه برای دفاع از طبیعت به کار

گرفته نمی‌شود بلکه هدف از طرح و به‌کارگیری این ایده ممکن است از نمونه‌های به‌نمونه‌ی دیگر متفاوت باشد.

در فصل‌های ششم و هفتم ایده‌های حقوق طبیعت در ارتباط با ایده‌های حقوق بشر بررسی می‌شود. در فصل ششم نویسنده نشان می‌دهد که در حال حاضر چه چشم‌اندازی برای درهم‌آمیزی این دو هست. سپس در فصل هفتم نویسنده گونه‌ای انگاشت از حقوق طبیعت را بر اساس جهان‌میهنی ارائه می‌دهد.

در فصل هشتم نویسنده ایده‌های حقوق طبیعت را در ارتباط با احیا و بازسازی زیست‌بوم‌ها بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که آیا رهیافتی حق-بنیاد در زمینه‌ی احیای زیست‌بوم ممکن است نتیجه‌بخش باشد. در فصل‌های نهم و دهم نگاهی نقادانه به ایده‌های حقوق طبیعت را می‌یابیم. در فصل نهم نویسنده شک و تردیدهایی درمی‌افکند در این باره که بتوان حق را به طبیعت یا پاره‌هایی از طبیعت نسبت داد، و نیز در اینکه این کار اصلاً سودی برای طبیعت دارد. با این حال نویسنده می‌پذیرد که انگیزه‌ی اصلی برای ائتلاف حق به طبیعت انگیزه‌ی درستی بوده که باید با چارچوب حقوقی مناسبی همراه شود. سپس در فصل دهم نویسنده بررسی می‌کند که آیا می‌توان در مقابل ایرادها و اشکال‌ها از ایده‌های حقوق طبیعت دفاع کرد یا نه، و نشان می‌دهد که این کار ممکن است آسان و حتا شدنی نباشد. سرانجام فصل پایانی به‌طور مشخص بر مقاله‌ی کریستوفر استون متمرکز می‌شود و پرسش‌هایی چند درباره‌ی انگیزه‌های استون، انقلابی که او کوشید پدید آورد، کار او در آوردن ایده‌های حقوق طبیعت به پهنه‌ی اندیشه‌ی گفتارپردازی‌های او در این مقاله، و ارتباط اثر او با دموکراسی زیست‌محیطی طرح و بررسی می‌شود.

از پیشگفتار کتاب

"حقوق طبیعت ناظر به این ایده است که طبیعت یا هستی‌مندهای طبیعی و احتمالاً فرایندهای طبیعی در جایگاهی هستند که می‌توان آنها را دارای حق دانست و آنها را نیز در

کنش‌هایمان و هم در رویکردهایمان لحاظ کرد. گرچه‌ی ایده‌ی حقوق طبیعت یکسره نو نیست، اما در طی چند دهه‌ی گذشته، و به‌ویژه از آغاز هزاره‌ی جدید، بوده که این ایده بسط و گسترش یافته است.

آنچه الهام‌بخش بسط این ایده در دهه‌های اخیر بوده، دست‌کم در برخی نمونه‌ها، ایده‌هایی بوده که در فلسفه‌های بومیان یافت می‌شود. با این روی اما مفهوم «حق» در این فلسفه‌های بومی جای نداشت است. اگر بخواهیم بر طبق تاریخ‌نگاری‌های رایج یا روایت‌هایی که در کتاب‌های درسی می‌آید بگوییم، «حق» برساخته‌ای غربی و فردگرایانه است. چنان‌که هربرت هارت در مقاله‌ی «آیا هیچ حق طبیعی وجود دارد؟» می‌گوید، «عموماً تصور بر این است که افراد هستند که حق‌دار یا صاحب حق هستند یا حق به آنها تعلق می‌گیرد...»

معمولاً در قانون اساسی کشورها حقوق در شکل حقوق بنیادین یا اساسی که هر انسانی دارد آمده است و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی انسان‌ها را مشروعیت می‌بخشد. با این حال اما از دورانی به‌قدمت روم باستان قلمروهای سیاسی و شرکت‌ها و دیگر نهادهای جمعی هم‌ذی‌حق شمرده شده‌اند. امروزه درباره‌ی حقوق گروهی — برای مثال، حقوق بومیان — گفت‌وگو‌هایی در جریان است. می‌شود حقوق حیوانات را آمیزه‌ای دانست از مفهوم غربی حق و ایده‌ها یا فلسفه‌های کیهان‌شناختی که در میان بومیان رایج بوده و در آنها طبیعت یا هستی‌مندهای طبیعی ذاتاً ارزشمند یا اخلاقاً ارجمند و زین‌رو شایسته‌ی احترام و پاسداری شمرده می‌شوند. از آنجا که بر طبق ایده‌ی حقوق طبیعت لازم است که کارهای اقتصادی و دیگر فعالیت‌های بشری که طبیعت را متأثر می‌کند محدود شوند، این حقوق ممکن است با حقوق انسان‌ها ناسازگار افتند."

کیست



پچپچه ای هراسیده
که فریاد را در خود مجاله کرده باشد
حنجره ای خش برداشته
که فریاد ماسیده را به خناق سپید مبدل کند
بوسه ای خون زده
که از شفای زخم های پنهان بنوشد
و شب سرشاری
که فرشتگان را بخود نپذیرد
خرامنده و طناز
آشوبگر و خل وضع
رونده بر خرده شیشه هائی
که در رفتن اش رنگ عوض می کنند
آی

کیست آن در تاریکی شولا پوشیده
که انگشت اشاره بسوی کهکشان گرفته و
ستاره باران شب خیس را گره گشا شده است
در لهجه هائی باستانی گمشده
در کشاکش خون و نفس
در کشالهء عضلاتی که خبر از خستگی می
دهند

کیست آنکه
تورا به نام های شکنجه دیده می خواند و
سرفه امانش نمی دهد؟
اسماعیل نوری علا

شکوفنده و بی باک
نشسته در سرسرای شب بی پایان
بر شن تپه ای که نام از کویر می گیرد
با چراغ های دور بیهوده ای
که شب را تمام نمی کنند
با جاهلی غزلخوان که از کوچه باغ رویا رد می
شود
و پنجره هائی که به پیشواز صداهای دور
در هم می پیچند

آیا می‌توان در دنیایی «عاری از آلاینده‌ها» به پایداری زیست‌محیطی واقعی دست یافت؟

بیشتر (و قوی‌تر) از دشمن مترادف با برقراری صلح شد. امروزه، کربن‌زدایی، تلاش برای کاهش انتشار دی‌اکسید کربن در اقتصاد، عملاً مترادف با پایداری محیط زیست شده، و این همان چیزی است که در **قانون محیط زیست دولت بایدن، طرح جهان بدون آلاینده‌ی اتحادیه‌ی اروپا، و طرح بلندمدت کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای در استرالیا** می‌بینیم. به نظر سازمان ملل متحد، هدف عبارت از ایجاد جهانی بدون آلاینده است که در آن بین تمام آلاینده‌هایی که آزاد و حذف می‌شوند موازنه برقرار شود.

بر اساس این سیاست‌ها، این مقصد روشن است و تنها چیزی که اهمیت دارد این است که با چه سرعتی می‌توانیم به این مقصد برسیم. اما اگر مقصد اشتباه باشد چه؟ اگر، درست همان‌طور که جهان دشمنان متقابلاً آماده‌ی ویرانگری نتوانست صلح واقعی را تضمین کند، جهان بدون آلاینده‌ها نیز نتواند پایداری واقعی را تضمین کند، چه؟

پژوهشگران به نحو فزاینده‌ای می‌گویند که توجه زیاده از حد به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای — آنچه به **نگاه کوتاه‌بینانه به کربن** [carbon tunnel vision] معروف شده است — می‌تواند به مانعی برای پرداختن همه‌جانبه به علل تباهی محیط زیست تبدیل شود. متمرکز شدن بر یک مسئله‌ی خاص باعث رها کردن و کنار نهادن بقیه‌ی مشکلات، از قبیل از میان رفتن **تنوع زیستی، آلودگی با ذرات معلق در هوا، یا کاهش منابع آب زیرزمینی**، یا تحت‌الشعاع قرار دادن آن‌ها می‌شود.



ناسیونالیستی، شکایت‌ها و تظلمات تاریخی، یا تمایلات توسعه‌طلبانه یا **جنگ اوکراین** نشانه‌ی غم‌انگیز همین گرایش‌ها و تمایلات است. فناوری، در بهترین حالت، فقط می‌تواند منازعات را به تعویق بیندازد، اما صلح را نمی‌توان مهندسی کرد.

پایداری محیط زیست را هم نمی‌توان مهندسی کرد. این امر نیز، مانند صلح، چالشی اجتماعی و سیاسی است. اصول و مبانی اصلی نظام‌های اقتصادی و سیاسی تمدن غربی مبتنی بر تبدیل طبیعت به کالا است. یک درخت مرده ارزش اقتصادی دارد؛ یک درخت زنده معمولاً نه. بقای طبیعت فقط تا آنجا فکر خوبی است که به **رشد اقتصادی** کمک کند. این تصور که طبیعت دارای **ارزشی ذاتی** و درونی است شاید در کلاس‌های فلسفه وجود داشته باشد اما در نظام‌های رایج حقوقی، سیاسی و اقتصادی از آن خبری نیست. دستیابی به پایداری نیازمند رویارویی با این واقعیت‌های ناخوشایند درباره‌ی تمدن غربی است. در طول جنگ سرد، تولید سلاح‌های

Financial Times

در طول تاریخ، جوامع انسانی برای حل مشکلات خود به توسعه و گسترش فناوری متکی بوده‌اند. در ایام اولیه‌ی فناوری، اوضاع روبه‌راه بود. برای مثال، بی‌تردید **اختراع چرخ** با افزایش دادن بازده کشاورزی به رفع گرسنگی کمک کرد. اما به تدریج که چالش‌ها و مشکلات جوامع و خود فناوری پیچیده‌تر شد، مرز میان «مسئله و» «راه‌حل» نامشخص و مبهم شد.

جنگ سرد شاید برجسته‌ترین مثال معاصر است. رهبران در هر دو سوی پرده‌ی آهنین به این نتیجه رسیدند که سلاح هسته‌ای راهی برای دستیابی به همزیستی مسالمت‌آمیز در دنیایی آکنده از ایدئولوژی‌های ناسازگار است. آموزه‌ی **انهدام حتمی دوطرف جنگ**، که با **قوی‌ترین سلاح** تاکنون ساخته شده ممکن شد، قرار بود که صلح را تضمین کند. هرچند مدافعان این آموزه مدعی بودند که این کار عملی است — جنگ سرد هیچ‌گاه به جنگ جهانی سوم کشانده نشد — اما سلاح هسته‌ای باعث نشد که گرایش‌ها و احساسات

گرچه این مسائل بر اثر تغییرات اقلیمی تشدید می‌شود، اما علت پیدایش آن‌ها دامنه‌ی بسیار وسیع‌تری از سازوکارهای زیربنایی است، از تغییرات ایجادشده در استفاده از زمین گرفته تا تجارت بین‌المللی فراگیر تا استخراج مقادیر وسیعی از منابع طبیعی (که به بلعیدن منابع طبیعی [extractivism] معروف است).
تبدیل بحران‌های چندگانه‌ی محیط زیست به بحران‌های ظاهراً یگانه‌ی انتشار گازهای گلخانه‌ای سبب می‌شود که شیوه‌های گوناگون تباهی محیط زیست توسط تمدن غربی از دیده‌ها پنهان بماند – شیوه‌هایی که اغلب با طراحی راه‌حل‌ها یا نفع اقتصادی حاصل از گذار به فناوری‌های «سبز» به‌سهولت سازگار نمی‌شود و نیازمند رویارویی بنیادی‌تری با رابطه‌ی نامتعادل تمدن ما با طبیعت است.
 گفت‌وگوی جاری درباره‌ی دنیای عاری از آلاینده‌ها پیرامون طراحی پرسش‌هایی دور می‌زند همچون اینکه چگونه به‌سرعت سوخت‌های فسیلی را با بدیل‌های کمتر آلوده‌کننده جایگزین کنیم یا چگونه راه‌حل‌های مقرون به صرفه‌ی فناوری جذب دی‌اکسیدکربن را طراحی کنیم. پرداختن به چنین پرسش‌هایی ممکن است در دستیابی به توسعه در حوزه‌های خاصی از سازگاری با تغییرات اقلیمی و کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای مهم باشد، اما ابعاد سیاسی زیربنایی تباهی محیط زیست را نادیده می‌گیرد. باب شدن بحث درباره‌ی این مسائل تکنیکی در گفت‌وگوی همگانی درباره‌ی محیط زیست می‌تواند، از جمله، نگرانی‌های مربوط به عدالت زیست‌محیطی را که به کربن‌زدایی مربوط است از دیده‌ها پنهان کند. سیدارت کارا در کتاب **تند و تیزش درباره‌ی موضوع اخیر، «کبالت سرخ: چگونه زندگی ما با خون مردم کنگو تقویت می‌شود»**، به تخریب محیط زیست و نابودی زندگی

مردم به‌علت عطش جهانی برای کبالت، یکی از فلزات لازم برای باتری‌های خودروهای برقی و دیگر روش‌های کربن‌زدایی، اشاره می‌کند. شواهد چنین ویرانگری‌هایی در دیگر نقاط جهان نیز روز به روز در حال افزایش است.

ناتومی کلاین در مقاله‌ی **«بگذار آن‌ها غرق شوند»** خاطرنشان می‌کند که استخراج سوخت‌های فسیلی، که پایه و اساس اقتصاد جاری به شمار می‌رود، متکی بر «قربانی شدن تعدادی از مردم و مناطقی از جهان» است که [تمدن غربی] خرابی و تباهی‌شان را با استناد به روند ترقی و توسعه توجیه می‌کند. کربن‌زدایی این منطق زیربنایی را تغییر نداده است. خود آن هم متکی بر استخراج بی‌رحمانه، تبدیل شدن طبیعت به کالا، و تخریب جوامع و محلاتی است که نگون‌بختی‌شان به خاطر این است که روی معادنی نشسته‌اند که در حال حاضر مورد تقاضاست. آیا چنین ایدئولوژی‌ای می‌تواند واقعاً جهانی با محیط زیست پایدار به ما تحویل دهد؟ تاریخ سرنخ‌هایی به ما ارائه می‌دهد. در فوریه‌ی ۱۹۴۶، دریادار بن اچ. وایات [Ben H. Wyatt] با ساکنان بیکینی آتول [Bikini Atoll] در جزایر مارشال در اقیانوس آرام مرکزی دیدار کرد. آن‌گونه که جک نیدنثال [Jack Niedenthal] در **روایتش** از این ملاقات نوشته است، او از آنها پرسید که آیا می‌خواهند محل سکونت خود را موقتاً ترک کنند تا ایالات متحده بتواند آزمایش‌های هسته‌ای خود را «برای خیر بشریت و پایان دادن به همه‌ی جنگ‌های جهانی» عملی کند. ساکنان بیکینی پذیرفتند و زمین‌های نیاکانشان را ترک کردند، اما **هرگز برای اقامت دائم به آنجا برنگشتند**.

فداکاری آنان همه‌ی جنگ‌ها را پایان نداد، درست همان‌طور که سلاح هسته‌ای نتوانست با علل روانی-

اجتماعی-سیاسی‌ای که کشورها را به جنگ با یکدیگر می‌کشاند مقابله کند، کربن‌زدایی و «فناوری‌های پاک» هم نمی‌تواند رابطه‌ی تمدن غربی با طبیعت را از نو توازن بخشد، و صرفاً هزینه‌های سنگینی را بر جوامع به‌حاشیه‌رانده‌شده تحمیل می‌کند. تغییر تکنولوژیک و کربن‌زدایی احتمالاً بخشی از راه‌حل را تشکیل می‌دهند، اما باید بدانیم که آیا این روش‌ها غایاتی فی‌نفسه‌اند یا بخش‌هایی از رویکردی جامع‌تر به پایداری محیط زیست — از قبیل **مهار رشد** [degrowth]، که در صدد است اقتصاد را از نو توازن بخشد و از تولید منتهی به ویرانی محیط زیست و همچنین از مصرف بی‌رویه فاصله گیرد، یا **اقتصاد دوناتی** [doughnut economics]، که مدلی است برای پیشرفت به گونه‌ای که نیازهای اساسی مردم را برطرف کند بی‌آنکه از محدوده‌های اکولوژیک زمین تجاوز کند. اگر واقعاً درباره‌ی پایداری محیط زیست جدی هستیم، باید این رویکردها را در کانون تصورات جمعی‌مان از آینده‌ی قابل‌زیست و سیاست‌های معطوف به این هدف قرار دهیم.

برگردان: افسانه دادگر

پیتر سوتوریس انسان‌شناس اقلیمی و استادیار رشته‌ی اقلیم و توسعه در «مؤسسه‌ی پژوهش درباره‌ی پایداری محیط زیست» در دانشگاه لیدز است. او نویسنده‌ی کتاب **بینش‌هایی درباره‌ی توسعه و آموزش‌هایی برای عصر آنتروپوسین** و یکی از مؤلفان کتاب در دست چاپ **بازنگری در توسعه** است. آنچه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Peter Sutoris, 'Can a Net-Zero World Lead to True Sustainability?', *UNDARK*, 11 April 2024.

ماشین لرنینگ چیست؟

آشنایی با انواع هوش مصنوعی



سلام! امروز تا باهم گشت و

گذار کوتاهی در دنیای شگفت انگیز هوش مصنوعی و ماشین نویسی داشته باشیم؛ از سرگذشت هوش مصنوعی بگیریم، درباره ی ماهیت ماشین نویسی و ارتباط بین این دو تا صحبت کنیم، اینکه ماشین اصلا چطوری کار میکنه و قراره چه دردی از ما دوا کنه و در طی صحبتامون به چندتا از کاربرداى این علم اشاره کنیم پس اگر به این موضوعات علاقه داری... بزنی بریم!???



میزنیم ولی یک ماشین نویسنده رو **Machine learning engineer**؛ یعنی مهندس یادگیری ماشین! ماشین خودش باید رابطه بین داده ها رو کشف کنه در حالی که برنامه نویسی دقیقا نوشتن رابطه هاست..!

هدف ما در یادگیری ماشین این است که با مشاهده و یادگیری از داده های گذشته،

آینده را پیش بینی کنیم.

رابطه هوش مصنوعی و یادگیری ماشین

سوالی که در این قسمت از بحث پیش میاد اینه که:

پس هوش مصنوعی همون یادگیری ماشینه؟

جواب منفیه! در حقیقت یادگیری ماشین بعد از هوش مصنوعی موضوعیت پیدا کرد و زیرمجموعه ی هوش مصنوعی محسوب میشه! یادگیری ماشین ویژگی هایی داره که اون رو نسبت به حوزه های دیگه ی هوش مصنوعی متمایز میکنه. **ماشین بیشتر با داده ها سروکار داره و تصمیم گیری با توجه به داده ها ممکنه تغییر کنه.** در ادامه بهتر متوجه منظورم از این جمله میشید...

شدن! (جالبه بدونید شبکه های امروزی بیشتر از هزاران نورون دارن)

باخت کاسپاروف؛ شکست قهرمان شطرنج جهان از سیستم deep blue باعث شد تا هوش مصنوعی در کانون توجه قرار بگیره. این سیستم توسط IBM طراحی شده بود؛ در اولین مسابقه در سال ۱۹۹۶ کاسپاروف پیروز شد اما در رقابت بعدی که در سال ۱۹۹۷ اتفاق افتاد، deep blue توانست کاسپاروف رو شکست بده!!!

ماشین نویسی

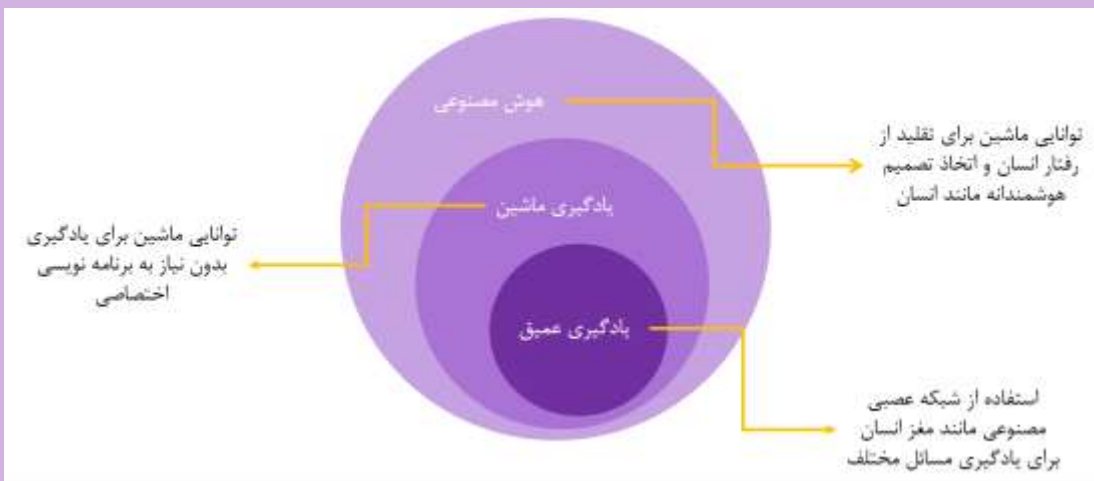
شاید با دیدن کلمه ی ماشین نویسی اولین کلمه ای که به ذهنتون میرسه " برنامه نویسی " باشه... اول با این شروع کنیم که فرق این دو تا اصلا چیه؟! اگر بخوایم ساده نگاهش کنیم، ما یک برنامه نویس رو **programmer** صدا

سرگذشت هوش مصنوعی

از زمان های خیلی دور فلاسفه و دانشمندان زیادی در پی ساختن و یافتن راهی بودن که موجودی منطقی و با فکر و رفتاری انسان گونه بسازن... شاید اسم **تالوس** رو شنیده باشید ؛ تالوس یکی از اسطوره های افسانه ای یونان باستانه که توسط زئوس به مردم هدیه داده شد تا از شون در برابر دزدان دریایی محافظت کنه. در حقیقت تالوس اولین آدم آهنی تاریخه که یونانیان باور داشتن مغزی ساختگی داره.

البته یونانی ها دست به کار هم شدن ، در آثار به جا مونده از اون زمان قطعات مکانیکی پیچیده ای وجود داره که نشون میده اونا در تلاش بودن تا یک **مغز مکانیکی** بسازن...!

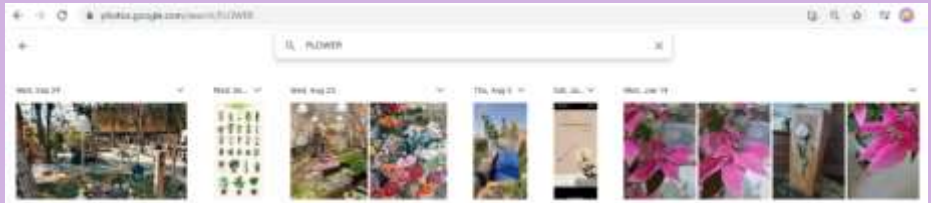
بعد ها در سال 1950 (1330 خردموند) دو نفر از دانشجوهای دانشگاه هاروارد با ایده گرفتن از مفهوم شبکه عصبی، موفق به ساخت **اولین شبکه عصبی مصنوعی** با 40 نورون



انواع یادگیری ماشین یادگیری با نظارت

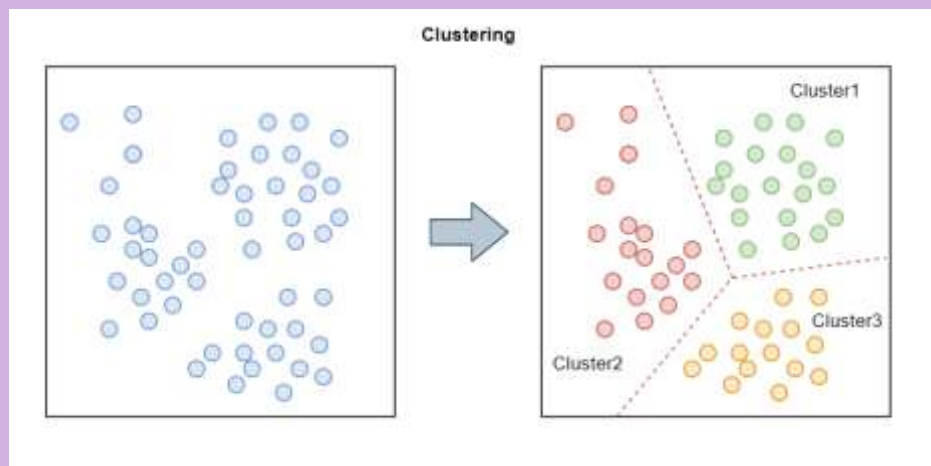
با سرچ کردن کلمه flower، گوگل تمام گل های داخل گالری من رو پیدا کرده!

این عکس مثال دیگه ای از دسته بندی بی نظارت توسط ماشینها؛ همونطور که می بینید ماشین داده های نزدیک به هم رو در یک دسته قرار داده و اونارو از داده های دیگه متمایز کرده.



اگر سری به Google photos بزنید نمونه های متعددی از ماحصل تلاش بچه های هوش مصنوعی Machine learning engineers رو خواهید دید. کاری که بچه های گوگل کردن اینه که صدها عکس از گل و گیاه رو به ماشین نشون دادن و گل رو تعریف کردن؛ دقیقا مثل یاد دادن به یه بچه میمونه که باید برایش تفهیم کنی چه موجودی با چه شکل و شمایل، گل محسوب میشه و چه موجودی با چه شکل و شمایل احتمالا گل نیست...

جمله ی جالبی که درباره ی یادگیری ماشین (Machine learning) میگویند اینه که مهندسين و دانشمندان یادگیری ماشین انقدر این علم رو توسعه خواهند داد و به قدری ماشین ارتقا خواهد یافت که یک روزی بجای اینکه ما به ماشین ها اصطلاحا چیزی یاد بدیم، اونها یاد میگیرن خودشون رو توسعه و ارتقا بدن! یکم ترسناکه یا همیشه گفت ترسناک بنظر میاد و این ترس دلایل متفاوتی داره



یادگیری بدون نظارت

البته استراتژی آموزش به ماشین ها همیشه هم اینطور نیست و ممکنه بدون نظارت صورت بگیره مثلا اینکه ما به ماشین داده هایی درمورد دو گروه از انسان ها، مثلا آفریقایی و اروپایی، بدیم و انتظار داشته باشیم ماشین به صورت خودکار آموزش ببینه: وقتی یک اروپایی با چشماي آبی و پوست کک و مکی میبینه اونو با یه سیاه پوست مو فرفری اشتباه نگیره و در کل خودش، با توجه به تفاوت های ظاهری این دو گروه، یاد بگیره چهره مردم آفریقایی چطور هست و چهره های اروپایی چطور!

چرا ماشین اصلا؟

ماشین نویسی بیشتر در مواقعی که ما داده ها و اطلاعات زیادی داریم استفاده میشه _ یعنی تقریبا همیشه_ همونطور که گفتم هوش مصنوعی میتونه داده ها رو دسته بندی (organize) کنه که خوب اینطوری :

1. تو وقت و انرژی ما صرفه جویی میشه
2. احتمال خطا پایین میاد
3. میتونیم داده هامون رو افزایش بدیم (مثلا از پشتیبانی تعداد بالای کاربر نترسیم)

و در کل کیفیت کار به شدت بالا میاد. همونطور که مشخصه ماشین نویسی در حوزه های مختلفی از زندگی عادی گرفته تا صنعت و... کاربرد داره. شاید براتون جالب باشه که این علم حتی تو فوتبالم کاربرد داره و تو اروپا و کشور های پیشرفته ازش بهره میبرن قدیما برای آنالیز بازی ها چند نفر باید مینشستن و یک بازی رو ساعت ها با دقت تماشا میکردن تا مثلا بازیکن ها و مدل بازی تیم حریف رو آنالیز کنن. اونم تازه هرچور بهش نگاه کنیم مطمئنا همه جزئیات دستگیرشون نمی شده...

الان _/ان که نه خیلی وقته _ دوربین های مخصوصی تو زمین کار میذارن که تمام جزئیات رو مو به مو آنالیز و دسته بندی میکنه.

فکر کنید کاری که ساعت ها اونم با دقت کم انجام میشده حالا ممکنه تو یک ساعت پروندش بسته بشه اونم با کیفیت خیلی خیلی بالاتر!!!

هوش مصنوعی سالهای بسیاری مورد توجه محققان و دانشمندان بوده، اما در سالهای اخیر به مرحله عملیاتی شدن رسیده و به یکی از جذابترین حوزه های دانش و مهندسی بدل شده است. در آینده ای نه چندان دور، ربات هایی که از انسان، قابل تشخیص نیستند افزایش خواهند یافت. خودتان را آماده کنید!

خیلی ممنونم که تا اینجا همراه من بودید امیدوارم براتون جالب و مفید بوده باشه خوشحال میشم که نظرتون رو بخونم؛ اگه ضعفی در مقاله بوده صمیمانه خواهش میکنم که بهم تذکر بدید و در کل دمتون گرم! □ اگر دوست دارید بیشتر و کامل تر درباره ی این حوزه و سایر موضوعات کامپیوتری و برنامه نویسی بدونید حتما به سری به [کوترا](#) بزنید. ?

مشاركت

